

# پرونده ماه

مقصد ۴

۳۲ لباس روحانیت در آیینه نگاه رهبری



۳۲ هجده سال، این عبا، عمامه تن من بود

۳۴ لباس طلبگی نماد دین است

۳۴ تقویت باهانت، ملاک تشخیص

۳۶ مال وقفی دین!



۳۸ گفتگو سر باز آماده کسی است که لباس سربازی پوشیده

۴۲ داستان آپولو هوا کردن من!

۴۲ محدودیت، مصونیت و مسئولیت

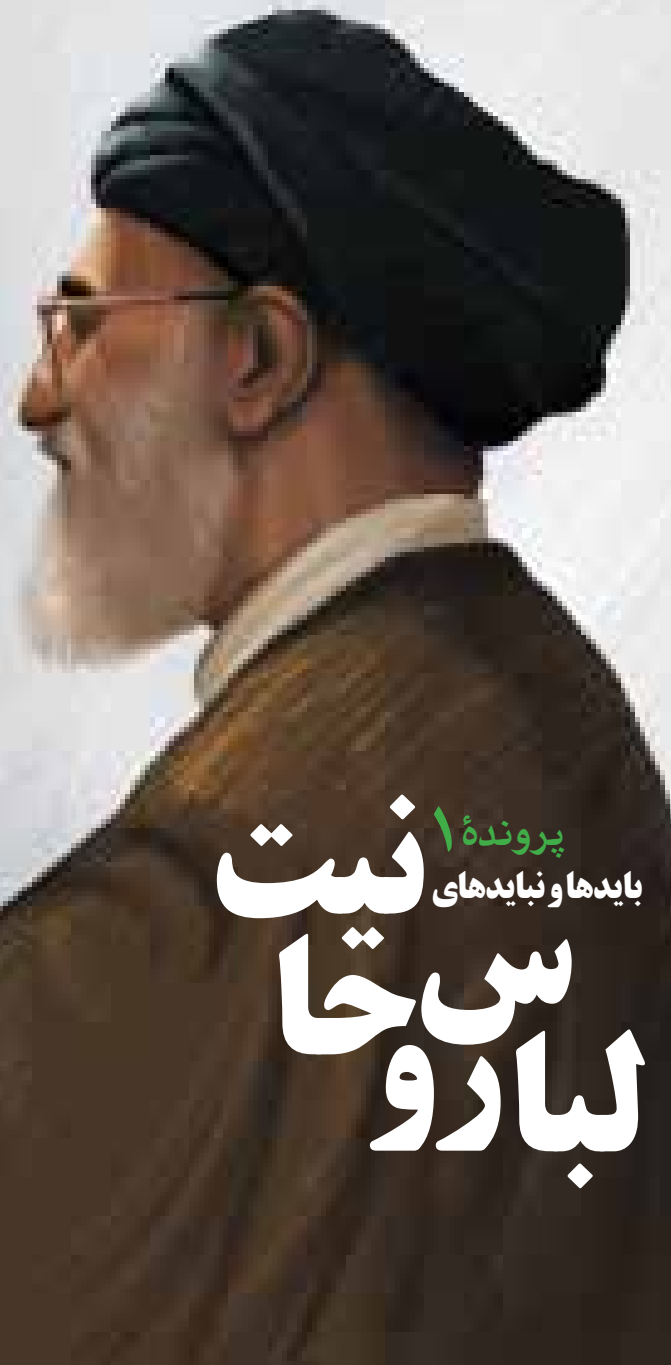
۴۴ تقریباً همه چیز درباره یک انتخاب بزرگ!

۴۸ روحانی باش و تفریح کن!

۵۰ خاطره

۵۰ اجزای لباس روحانیت

پرونده ۱  
بایدها و نبایدهای  
نیت  
سخت  
لباردو



## سخت‌ترین تصمیم

چند ساعتی بیشتر نبود که به‌شان خبر داده بودند. بعضی می‌گفتند و می‌خندیدند و بعضی بدجوری غرق در فکر و ذکر بودند؛ دعا و نماز هم مشتری‌های خودش را داشت؛ اما همه یک‌وجه مشترک داشتند: ذوق زده بودند و مضطرب؛ انگار که یک چیزی می‌دانستند و هزاران چیز نمی‌دانستند! حالتی داشتند مثل حال و هوای شب امتحان. رفتم و کنار یکی از جوان‌ترک‌ها که التهاب غریبی داشت، نشستم: «حاج آقا سلام، آخرین نماز بدون عمامه تون قبول باشه.»

لبخندی زد و باز برگشت به همان حالت پکر سابقش!

- «حاج آقا خیلی خوشحال به نظر نمی‌آید!»

- «حاج آقا باباته! اسم من رضاست.»

هنوز درست و حسابی خوش و بش نکرده بودیم که آقا ضارفت سر اصل مطلب: «فصد نداشتیم به این زودی‌ها لباس بیوشم؛ می‌خواستیم بیشتر روش فکر کنم... اما همین دو ساعت پیش زنگ زدند بهم. خونه پدر خانومم بودم؛ گفتند برام مراسم عمامه‌گذاری به دست آقا سمت رو دادیم؛ منگ شده بودم؛ نه هنوز درست و حسابی تصمیم گرفته بودم نه عبا و عمامه برا خودم خریده بودم. می‌فهمی چه حالی داشتم؟ نه، هنوزم نمی‌فهمی چی تو دلم داره می‌گذره!»

دل را زده بود به دریا. به قول خودش تصمیم سخت زندگی‌اش را

گرفته بود و با یک دست عبا و عمامه «قرضی» - که یکی از دوستانش به او امانت داده بود - آمده بود مسجد روضه محمدیه و الان انتظار آقا را می‌کشید.

گذاشتم توی حال خودش باشد، ولی زیر چشمی می‌پایدمش؛ هر از چند گاهی می‌رفت توی فکر که...!



همین‌طور این پا و اون پا می‌کرد و زیر لب صلوات می‌فرستاد؛ «حسن» رفیقش که قبلاً معمم شده بود، او را دل‌داری می‌داد و آرام می‌کرد. یک ساعت قبل از مراسم خبرش کرده بودند؛ وقت نکرده بود برود عبا و عمامه‌ای که برای خودش خریده و در حرم امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) تیرکشان کرده بود، بردارد. فقط سر از پا نشناخته خودش را رسانده بود تا این موقعیتی که سالها بوده آرزویش را داشته از دستش نرود؛ اصلاً هم فکر نکرده بود که بدون عمامه چطوری قرار است معمم بشود؟

چند لحظه بعد با عمامه‌ای سفید و چشمی نمناک دست در دست «حسن» از مسجد خارج می‌شد. حالا درست بر خلاف لحظه وارد شدن، او معمم بود و حسن بی‌عمامه!

■ حاشیه دیدار طلاب یزد با رهبر ۱۳۸۶/۱۰/۱۴



## این لباس ما و شما ...

### ۱. مسئولیت دوچندان ملبسان به لباس روحانیت

در نظام اسلامی، همه مسئول اند: «کَلِّمُ رَاعٍ، وَ كَلِّمُ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ» لیکن بعضی از موقعیت‌های اجتماعی، مسئولیت‌های مضاعفی دارد و لباس ما، از جمله آن موقعیت‌هایی است که از چند جهت مسئولیتش دوچندان است: اولاً، چون لباس اهل علم است و عالم از دیگران مسئول‌تر است؛ به‌ویژه، علم دین است که گسترش علم دین و بیان حقایق الهی، شغل انبیا و عظام پروردگار است. ثانیاً، چون مردم معتقدند که در ملبسان به این لباس، معنویت و تقوا و ورعی هست.

این لباس ما و شما، همیشه دارای مسئولیت بوده است. شما اگر معمم هم نبودید، البته مسئولیت داشتید! اگر کسی عالم دین باشد و معمم هم نباشد، البته مسئولیت دارد؛ اما اگر معمم باشد، این مسئولیت دوچندان است؛ حواستان را جمع کنید

### ۲. حقیقت عمامه

شما آقایانی که این عمامه را بر سرتان گذاشته‌اید، از لحاظ مادی و فیزیکی، چند سیر بیشتر جرم و ثقل ندارد؛ ... خود عمامه، چند متر پارچه است که اگر در ترازو بگذاریم، چند سیری بیشتر نمی‌شود؛ اما ثقل معنوی این عمامه خیلی زیاد است؛ حقیقتاً یک گردن کلفت و قوی معنوی لازم دارد که بتواند زیر این تاب بیاورد! بعضی از گردن‌ها زیر بار عمامه می‌شکنند، بعضی هم اصلاً آن قدر سست می‌شوند که آن بار را احساس نمی‌کنند! اینها درست نیست، ما بایستی واقعاً خودمان را از لحاظ معنوی، قوی کنیم؛ بنیه معنوی قوی لازم دارد.

### ۳. منش روحانی

فرمانده، ضوابط و اصول و کارهایی دارد؛ ... این باید امر کند او باید گوش به فرمان باشد. روحانی، نباید این‌گونه باشد؛ منش

## هجده سال، این عبا، عمامه تن من بود

هم که بیست و پنج سال، آن قدرها می‌گذرد، نجف هم که ده سال پیش آمده ... عقلش به جایی قد نداد. چند روز بعد، نامه‌ای از تبریز آمد. نوشته بودند اوضاع طوری است که نمی‌شود پول فرستاد عتبات. نوشته بودند زمین‌ها کسی را می‌خواهد که بالا سرشان باشد و این که بهتر است برگردند و ... چند اسکناس که از لابه لای نامه افتاد جلو پای محمدحسین. آن قدر بود که بتوانند قرضی را که داشتند بدهند و تهش خرج برگشتنش به تبریز هم بماند. با وجود سختی‌هایی که در این ده سال کشیده بودند، دلشان نمی‌خواست برگردند. محمدحسین و محمدحسن که دلشان نمی‌خواست، اما قمرسادات شاید تبریز را بیش‌تر دوست داشت او چیزی نمی‌گفت. می‌گفت: «طوری باشد که شما از درس و مطالعه نیتید.»

■ ■ ■

محمدحسین برگشت تبریز سر آن ملک آبا و اجدادی در روستای شادآباد. شادآبادی‌ها از کارهای این طلبه تازه‌وارد که بعد فهمیدند مجتهد است تعجب و ذوق می‌کردند. او به کشاورزهایی

کتاب جلویش باز است و او سرش را فرو کرده توی آن و ابروهایش را کشیده به هم. مطلب، باریک و حساس است، اما نمی‌داند چرا حواسش یک دفعه می‌رود پی جعبه‌ای که او و قمرسادات پس‌اندازشان را آنجا می‌گذارند، چند روز قبل آن هم تمام شد، چون الان دو سه ماه است که از تبریز پولی برایشان نرسیده. قمرسادات تودار است. چیزی نمی‌گوید، چون نمی‌خواهد تو شرمنده شوی. اما تا کی؟ تا کی می‌توانی این‌طور سر کنی؟ بدون پول، بدون اتاق گرم. آن زن و بچه چه گناهی کرده‌اند؟ انگار کسی در می‌زند. مرد قدبلندی پشت در بود که موها و ریش حنایی‌رنگ داشت. محمدحسین او را نمی‌شناخت. مرد گفت «من شاه حسین ولی هستم. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید در این هجده سال، کی تو را گرسنه گذاشتم که درس و مطالعه را رها کردی و به فکر روزی افتادی؟ خداحافظ شما.»

■ ■ ■

چرا گفت در این هجده سال؟ از کی و چی را حساب می‌کرد؟ سن او که الان بالای سی سال است. از علوم دینی خواندنش

روحانی نباید فرماندهی باشد؛ ... شما فرض کنید در فلان محله تهران یا هر شهر دیگری، پیش نماز یک مسجد هستید؛ پیش نماز یک مسجد چگونه رفتار می کند؟ با امر و نهی و «پس رو» و «پیش رو» رفتار می کند؟ اگر بکند، مردم به نمازش نمی آیند. همیشه گرم ترین نماز جماعت ها، متعلق به پیش نمازهای مردمی است: با مردم گرم می گیرند، با مردم خوش اخلاقی می کنند، بی حوصلگی نشان نمی دهند، بدخلقی نشان نمی دهند، پاسخ مسئله شان را می دهند، یک وقت اگر کسی بیماری و مشکلی داشته باشد، اگر با پول نتواند، با اخلاق آن مشکل را تسکین می دهند!

... اما اروپویمان که می تواند گشاده باشد! ... بنده خودم سال ها، پیش نمازی کرده ام؛ می دانم انسان باید چه جور با مردم رفتار کند ... بنده وقتی مسجد می رفتم، در میان صد نفر، حداقل نود نفرشان جوان ها بودند؛ بنده هیچ چیز خاصی نداشتم؛ نه یک مایه آن چنانی معنوی، نه یک مایه دنیوی؛ اما با مردم بودم.

#### ۴. اقتضائات لباس

هر شغل و هر مقامی اقتضائاتی دارد. انسان باید آن اقتضائات را بپذیرد. التزام به شیء، التزام به لوازمش است. با این لباس از برخی چیزها باید گذشت؛ البته در برابر هر چه انسان در دنیا از آن بگذرد، خدای متعال چیزی دارد که «فیہ قرۃ اعین»، بهترش را خدا می دهد. در این راه، باید از لذت های زیادی گذشت و خدا را شکر می کنیم که روحانیون معظم ما، این ویژگی را حفظ کرده اند؛ اگر چه میدان بی اعتنائی و بی رغبتی به دنیا گسترده است و می توان در این میدان، خیلی پیش رفت.

#### ۵. قداست روحانی

اگر ما عمامه ای ها، درست نقش خودمان را بشناسیم و بتوانیم

آن را ایفا کنیم، دنیا را آباد خواهیم کرد. ماها گاهی کوتاهی می کنیم؛ سراغ همان کارهایی می رویم که اهل دنیا رفته اند؛ آنگاه کار ما خراب می شود.

... اگر عمامه سرمان گذاشتیم و در پی همان کارهایی بودیم که پاپیون زن ها و کراوات زن ها و بقیه اهل دنیا در پی آن هستند، ما هم مثل آنها هستیم؛ لباس که تغییر اساسی ایجاد نمی کند! یک چیز ... در باب روحانیت شرط و لازم است که ما باید دقیقاً و جدا به آن توجه کنیم، مسئله حفظ قداست روحانی است. مردم به من و شما که نگاه می کنند، به خاطر لباسمان، شأنمان و شغلمان، حساب خاصی برای ما باز می کنند و یک تقدسی قائل اند. بعضی از گناهانی که خودشان می کنند، گمان می کنند ماها نمی کنیم؛ بعضی از کارهای خیری که خودشان انجام نمی دهند، می پندارند که ما انجام می دهیم! ... البته این تصورات را نباید تقویت کرد. [اما] این قداست را چگونه حفظ کنیم؟ حفظ قداست با سلامت مالی، سلامت اخلاقی و حفظ زی طلبگی است. نمی گوئیم عبا ی پاره به دشمنان ببندازیم، معنای زی طلبگی این نیست، معنایش این است که در دنیا طلبی مثل دنیا طلبان عمل نکنیم.

روایتی دیدم که هر کس، هر چه دلش خواست، ببوشد و هر چه دلش خواست، بخورد و هر مرکوبی دلش خواست، سوار شود؛ این شخص پیش خدای تعالی ملعون است!

شان طلبگی این است که انسان یک زی متوسطی همراه با قناعت، سلامت مالی و سادگی نسبی برای خودش نگه دارد. سلامت اخلاقی خیلی مهم است؛ آن وقت قداست حفظ خواهد شد.



که دستشان تنگ بود پول می داد و قبض می گرفت. قرار این بود که آنها بعد از دو فصل برداشت محصول، قرضشان را بدهند. اگر می دادند که چه بهتر؛ اگر نمی دادند محمدحسین قبض را پس می داد و بدهی را می بخشید.



او وقتی نجف بود، عادت داشت بعد از نماز صبح برود بیرون شهر قدم بزند. بیشتر می رفت قبرستان شهر. در تبریز هم همین کار را می کرد. امروز وقتی داشت بین قبرا راه می رفت، یکی از آنها توجعش را جلب کرد. از ظاهر قبر معلوم بود که مال یک آدم حسابی است و وقتی سنگش را خواند دید بعد از کلی القاب و احترامات، نوشته «شاه حسین ولی». همان بود که در نجف آمده بود دم در خانه. اما تاریخ فوتش سیصد سال پیش بود. محمدحسین نشست و نوک انگشت هایش را کشید روی سنگ قبر. گفت: «خیلی وقت است فهمیده ام چرا گفته بودی در این هجده سال ... آن موقع هجده سال بود که این لباس ها، این عبا، عمامه تن من بود.»

■ پی نوشت:

۱. برش هایی کوتاه از زندگی خانوادگی علامه محمدحسین طباطبایی، پدیدآورنده: حبیب جعفریان، صفحه ۱۹.



برشی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی

## لباس طلبگی نماد دین است

انسانی که به لباس سربازی در می‌آید؛ یعنی اینکه از وقتی این لباس را پوشیده‌ام به طور مخصوص سرباز جامعه هستم و وظیفه حفظ کيان جامعه را بر عهده خواهیم داشت، شاید این سرباز قبل از اینکه قصد و هدفش در آمدن به این کسوت باشد، این لباس را به عنوان تفریح و سرگرمی از خیاطی بگیرد و بپوشد ولی وقتی با قصد انشاء و نیت این لباس را می‌پوشد؛ یعنی این قرارداد را با افراد جامعه می‌بندد که از این به بعد به عنوان سرباز به جامعه خدمت کند.

پوشیدن لباس مقدس روحانیت برای یک طلبه حکم تکبیره‌الاحرام در نماز را دارد؛ یعنی با پوشیدن این لباس، بسیاری از اعمالی که برای افراد عادی جامعه مباح است، برای او حرام می‌شود و بسیاری از اعمال، مستحب و

میثم کریمانی

نوشتاری درباره بایدها و نبایدهای لباس روحانیت

# تقویت یا اهانت، ملاک تشخیص

نیایدهای روحانیت کدام است؟ اخلاق لباس روحانیت چیست؟ آیا می‌توان برای اخلاق تلبس، ملاکی کلی و شامل ارائه کرد؟

### ■ عرف و لباس روحانیت

یکی از مهم‌ترین مسائلی که پیش از یافتن یک ملاک کلی، باید برای ما روشن شود، این است که در عرف جامعه چه دیدگاهی نسبت به لباس روحانیت وجود دارد و در ذهن افراد جامعه، لباس روحانیت با چه مفاهیمی گره خورده است. آنچه برای ما روشن است، این است که در ذهن افراد جامعه ما روحانیت و لباس روحانی، رابطه محکم و استواری با دین اسلام دارد و لباس روحانیت به یکی از روشن‌ترین نمادهای اسلام در جامعه ما بدل شده است. این نوع ارتباط محکم برای خود احکامی دارد که باید به آنها نیز بپردازیم.

### ■ تداعی و سرایت حس

یکی از مهم‌ترین احکام؛ ارتباط محکم دو مفهوم یا دو شیء با یکدیگر، تداعی است، یعنی اینکه ذهن افراد با دیدن یکی، ناخودآگاه به دیگری منتقل می‌شود، یعنی افراد با دیدن یک روحانی یا لباس روحانیت، به یاد اسلام افتاده و با شنیدن نام اسلام، به یاد روحانیت می‌افتند و در مرحله دوم، احساسات آنها نیز از یک مفهوم به مفهوم دیگر سرایت می‌کند. مثال واضح و روشن آن، این است که اگر افراد به روحانی بدبین شده و یا از وی متنفر شوند، این تنفر و بدبینی ممکن است به دین اسلام نیز سرایت کند. عکس این حکم نیز صادق است یعنی روحانیت می‌تواند برای اسلام آبرو و محبوبیت کسب نماید.

### ■ همه مسئولند اما ...

بدون هیچ تردیدی همه متدینان در برابر دین خود مسئولند،

از جمله مباحثی که می‌توان گفت هر طلبه‌ای در طول ایام طلبگی خود بارها و بارها با آن درگیر بوده، یا خود به آن اندیشیده و یا از دیگران شنیده، مسئله الزامات پوشیدن لباس روحانیت است. همیشه این سؤال در ذهن طلبه‌هایی که ملبس هستند، بوده و هست که حال که به لباس روحانیت ملبس شده‌ام، رفتارهایم باید با گذشته تفاوت داشته باشد؟ آیا باید مسائل خاصی را رعایت نمایم؟ آیا بایدها و نبایدهای ویژه‌ای بر عهده من است که قبلاً با آنها درگیر نبوده‌ام؟ اگر با لباس به فلان مکان یا فلان مجلس بروم، آیا درست است یا نه؟ اصولاً وقتی که ملبس شدم، آیا در هر زمان و مکانی، به صورت دائم، باید ملبس باشم؟ اگر بدانم به جایی که می‌روم، اگر ملبس باشم به من و لباس من اهانت می‌شود، آیا رفتن به آنجا جایز است، یا اگر مجبور به رفتن باشم، آیا لازم است به صورت ملبس بروم؟ و از این قبیل پرسش‌هایی که برای هر طلبه ملبسی پیش می‌آید. سؤال این است که آیا می‌توان ملاکی برای بایدها و نبایدهای لباس روحانیت یافت یا نه؟

### ■ اخلاق لباس روحانیت

بدون شک انسان در هر کسوتی که قرار بگیرد، آن کسوت رفتار و اخلاق خاصی را می‌طلبد که گاه انسان‌ها به رعایت آنها ملزم هستند. به عنوان مثال اگر کسی در کسوت یک پلیس درآید، اجتماع از وی انتظارات خاصی خواهد داشت که اخلاق حکم می‌کند فرد به بسیاری از آنها پایبند باشد. مثلاً اجتماع از وی انتظار ندارد که رفتاری خلاف قانون داشته باشد، زیرا او را حافظ و نگهبان قانون می‌دانند. به همین ترتیب هر کسوت و جایگاهی اخلاق ویژه خود را می‌طلبد. جایگاه روحانیت - که ملبسین به لباس و معممین مصداق بارز آن هستند- نیز بیرون از این قاعده نیست. اما اصلی‌ترین سؤال در اینجا این است: کسانی که لباس روحانیت را بر تن کرده‌اند باید به چه چیز پایبند باشند؟ بایدها و

مکروه

طلبه‌ای که این لباس مقدس را می‌پوشد از همان ابتدا وارد فاز معنوی جدیدی می‌شود، ارتباط او با امام زمان علیه السلام عوض می‌شود و عنایت خاص امام زمان علیه السلام به او بیشتر می‌شود.

البته پوشیدن این لباس همانند بیع است؛ یعنی باید هم قید «بعثت» و هم «شتریت» در آن لحاظ شود؛ یعنی طلبه‌ای که می‌خواهد با معامله، کسوت این لباس را بخرد، مورد قبول طرف دیگر معامله که امام زمان علیه السلام باشد نیز قرار بگیرد، البته تاکنون سراغ ندارم کسی را که وارد دستگاه امام زمان علیه السلام بشود و حضرت بی دلیل به او بگوید از دستگاه من برو بیرون.

اگر هنگام ورود به طلبگی قصد انشاء نکرده‌اید از هم‌اکنون قصد انشاء بکنید و مثل کسانی که به لباس احرام در می‌آیند و تا وقتی که لبیک نگفته‌اند محرم محسوب نمی‌شوند شما نیز لبیک بگویید تا محرم به دستگاه امام زمان علیه السلام بشوید.

طلبه باید در مسیری که امام زمان علیه السلام دوست دارد گام بردارد، البته ما معصوم نیستیم و قطعاً خطاهایی خواهیم داشت ولی یک طلبه باید به صورت جدی تصمیم و ایمان خودش را برای گام برداشتن در این مسیر بگیرد.

طلبه باید وظیفه خودش را بشناسد، جامعه احتیاج دارد به کسانی که بتوانند دین را به درستی به آنها تحویل دهند. یک طلبه باید بداند که لباس طلبگی نماد دین است و وظیفه او این است که معارف را به دیگران منتقل کند و البته نباید فراموش کند که صاحب دارد و صاحب او امام زمان علیه السلام است.

■ منتخبی از سخنرانی معظم له در در آیین عمامه‌گذاری طلاب جامعه علمیه امیرالمؤمنین علیه السلام / خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)؛ ۲۰ مهر ۱۳۹۰.



اما روحانیون در جایگاهی خطیر قرار دارند. از آنجا که جایگاه تبلیغ اسلام بر عهده روحانیت است، بسیاری از مشکلاتی که برای دین پیش می‌آید نیز، به حساب روحانیان گذاشته می‌شود.

#### ■ ملاک اخلاق لباس

از این رو روحانیون در برابر اسلام، مسئولیتی ویژه دارند و هر عملی که باعث توهین به دین شود و جایگاه دین را در اذهان مردم مخدوش کند - به‌ویژه از سوی یک روحانی - خلاف اخلاق لباس محسوب شده و نزد پروردگار نیز دارای عقاب اخروی است. منظور ما از عمل در اینجا خلاف شرع و دین نیست، چه آنکه قبح آن مفروض است. منظور از عمل در اینجا اعمالی است که عرف آن را قبیح می‌شمرد به عنوان مثال سیگار کشیدن ممکن است برای افراد عادی یک عمل معمولی و غیر قبیح به شمار آید، اما شاید اگر یک روحانی در میان مردم سیگار بکشد، از نظر عرف

قبیح به شمار آید که از نظر اخلاقی، ترک آن برای یک روحانی لازم به نظر می‌رسد.

# مالِ وقفی دین!

**این چند خط، حاصل تجربه‌های طلبه‌ای است که چندی است به پوشیدن لباس پیامبر ﷺ مفتخر است. شاید برای کسانی که قصد دارند معمم شوند یا مدتی است شده‌اند، همراه شدن با این چند خط سبب شود با اتفاقاتی که بعضاً خیلی غیرمنتظره‌اند، کمی فقط کمی، آشنا شوند. البته این توصیه‌ها بیشتر درد دل است تا توصیه و نصیحت؛ که من به خودمان آخوندها یاد نگاه کرده‌ام و حرف‌های مردم در باره ما را یاد شنیده‌ام! (نشدیم بچگی‌گیرید)**

## احترام بگذارید، احترام بگذارند

عمامه مثل گنبد بالای مسجد است، گنبد، خانه خدا را از خانه‌های دیگر متمیز می‌کند و عمامه، آخوند (یعنی کسی که خودش را وقف تبلیغ دین کرده) را از بقیه مردم، با این تفاوت که گنبد از مسجدش تقدس می‌گیرد اما شما از عمامه‌تان. آن خانه خدا و این لباس دین خدا. احترام این لباس را پیش از هر کس خودتان نگه دارید و این احترام غیر از رعایت شریعت، مراعات عرفیات را هم نیاز دارد. بی‌تعارفه عمده چیزهایی که مردم آن را در شأن طلبه نمی‌دانند، در شأن طلبه نیست. اگرچه این عرفیات خیلی وقت‌ها چندان معقول هم نباشند، اما بهتر است یک‌تنه به جنگ همه باورها و ذهنیت‌های مردم نروید. از سویی به دیگران هم اجازه ندهید حرمت لباس را بشکنند، البته نه با جنگ و دعوا و الزام نه با بحث و استدلال، خیلی وقت‌ها نخندیدن به یک شوخی یا سکوت تلخ یا اظهار ناراحتی در چهره، کار خودش را می‌کند. برای حفظ احترام لباس هنر از تباط را با خواندن و دیدن و شنیدن حکایات روحانیون خوش ذوق و زیرک تجربه کنید.

## جوگیر نشوید

پس از عمامه گذاشتن در شما هیچ تغییر ماهوی روی نمی‌دهد، همان آدم پیشین هستید، با همان میزان علم و تقوای پیشین! البته و صد البته لباس مراقبت‌ها و تذکرها یاتان را بیشتر می‌کند، اما الزاماً آدم جدیدی از شما نمی‌سازد. لباس مسئولیت‌هایتان را چند برابر می‌کند. اما باز هم مسئولیتی بیش از همان تقوای دوشتان نمی‌گذارد. و اینها همه یعنی

جوگیر نشوید! احساس نکنید پس از نهادن عمامه بر سر و انداختن عبا بر دوش - ناگهان عالمی فرید و وحید شده‌اید و در تقوا تنه به تنه جناب سلمان می‌زنید، و طبعاً احساس نکنید بار هدایت همه عالم بر دوش شماست. و باز این یعنی لازم نیست برای حل و فصل همه دعواهای فامیلتان آستین بالا بزنید، لازم نیست همه معتادهای اطرافتان را ترک بدهید، و در نخستین اقدام صندوق جمع اعانه برای فقرا را اندازی نکنید، در ضمن تمام منکراتی که در خیالان می‌بینید، نهی از منکر را بر شما واجب نمی‌کند؛ و هزاران جوگیری دیگری که احتمالاً خودتان بهتر می‌دانید. کلاً خودتان باشید، ادا در نیابید، با خودتان و مردم، بی‌تکلف و صادق باشید. البته از خطر بی‌تفاوتی غافل نشوید.

## ناز نکنید، ناز نکشید

لباس - غیر از همه برکات فردی و اجتماعی‌اش - دو مسئله اساسی را برای شما در پی خواهد داشت: عده‌ای بی‌دلیل خیلی احترامتان می‌کنند و عده‌ای بی‌دلیل، خیلی از شما بدشان می‌آید و احتمالاً چیزهایی نثاران خواهند کرد. یادتان نرود که شما مالِ وقفی دین هستید، پس وقتی خیلی به شما احترام شد، گمان نکنید که شائتان اجل از آن حرف‌هاست، کدام حرف‌ها؟ اینکه مثلاً جایی منبر بروید که کمتر از انگشتان دست مخاطب دارید، یا مثلاً نماز میت یکی از اقوامتان را اقامه کنید، یا در حرم برای یک پیرمرد دهانی عاشق روضه بخوانید. از طرفی وقتی کسی همه‌جوره تلاش می‌کند که - کاملاً غیر مستقیم - به شما بفهماند: «از هرچی آخونده حالش به هم می‌خوره»، اصلاً بهتان بر نخورد و تلاش و احتمالاً احساس وظیفه نکنید که او را به اشتباهش آگاه کنید، در این راستا البته ناز طرف را نکشید، یعنی چی؟ یعنی یک جور رفتار نکنید که معنای آن، این باشد که می‌خواهید اثبات کنید آخوندها هم آدم هستند، یعنی چی؟ یعنی برای جلب توجه رفتارتان را عوض نکنید و ادای مهربانی و شوخ‌طبعی و غیره در نیابید، یعنی چی؟ مطلب واضح است.

## همیشه مبلغ باشید

تبلیغ فقط منبر نیست، نماز جماعت محل هم نیست فلسفه‌آینکه لباس، همیشگی است نه موسمی و کاری، همین است؛ اینکه شما باید همواره با پوشیدن لباس، آمادگی خودتان را برای رفع حاجات دینی مردم (اعم از سؤال و مشاوره و مناسک دینی، مثل نماز و وجوه و غیره) اعلام کنید. به اضافه اینکه از هر فرصتی برای تبلیغ دین خدا، بهره ببرید. مثلاً یکی از این فرصت‌های خیلی خوب، هدیه سلام با لبخند به مردم است. کاری که ناخودآگاه پتر محبت به لباس شما را در دل مردم می‌کارد و آنها را هم که از پیش کاشته شده، خوب آبیاری می‌کند؛ از این دست کارهای ساده بسیار مؤثر، زیاد است؛ با مردم حرف بزنید، بگو و بخند کنید، حرفشان را بشنوید، احوالشان را بپرسید... اینکه وقتی بقال سر کوچه‌تان یک روز نمی‌آید و شما فردا احوالش را می‌پرسید و از نیامدن دیرترش سؤال می‌کنید، غیر از عمل به سنت، تبلیغ سنت هم هست. یاد این کلام آقا باشید که روحانی مانند ماهی است که در آب به دنیا می‌آید، در آب زندگی می‌کند و در آب می‌میرد، یعنی بین مردم متولد می‌شود، میانشان زندگی می‌کند و بین آنها هم می‌میرد.

## از لباس سوء استفاده نکنید

خیلی‌ها صادقانه و گاه ساده‌دلانه به لباس شما اعتقادات عجیب و غریبی دارند، برای همین بعضی وقت‌ها همه‌جوره حاضرند در خدمت شما باشند، نوبتشان را در صرف نالوایی به شما بدهند، یا در اداره کارتان را زودتر از بقیه راه‌پیندازند و یاد خیابان سوارتان کنند و حتی تا خانه برسانند. این یک قسم مهم تقوای فرد معمم، این است که خدای نکرده از این ارادت‌ها سوء استفاده نکنند. از طرفی خیلی وقت‌ها که این محبت‌ها به ضایع شدن حق دیگران یا سوء تفاهم منجر نمی‌شود، رد احسان نکنید، به ابراز ارادت طرف مقابل احترام بگذارید و با حفظ شئون، لطفش را بپذیرید؛ مردم کلاً آخوندی را که قیافه می‌گیرد دوست ندارند.

بعضی‌ها هم زندانه و غرض‌ورزانه به شما ارادت موضعی و موقعی پیدا می‌کنند، در واقع فرصت‌طلبانه از لباس شما سوء استفاده می‌کنند. متکدی فقیرنمایی که

## منتخب

احترام این لباس را پیش از هر کس خودتان نگه دارید و این احترام غیر از رعایت شریعت، مراعات عرفیات را هم نیاز دارد. عمده چیزهایی که مردم آن را در شأن طلبه نمی‌دانند، در شأن طلبه نیست. اگرچه این عرفیات خیلی وقت‌ها چندان معقول هم نباشند، اما یک‌تنه به جنگ همه باورها و ذهنیت‌های مردم نروید.



عکس: مختار حسین زاده، جام

می‌خواهد شما را با مظلوم‌نمایی و حاج‌آقا گفتن‌های بسیار، گیر بیندازد، یا کسی که در صف سوار شدن به قطار همراهان می‌شود که کارت شناسایی‌اش را چک نکنند یا ... بعضی مصداق‌های این افراد است. در چنین موقعیت‌هایی، جدیت مهربانانه و زیرکی محترمانه نیاز دارید، برای به دست آوردن این دو تلاش کنید. هم‌چنین زیاد دیدن این موارد ممکن است در شما یک حالت سوءظن همیشگی ایجاد کند، مراقب باشید زود قضاوت نکنید، هر ژولیده‌ای که سراغتان می‌آید، گدانیست!

### ■ نماینده‌دین، نه دولت!

آخوند باید زبان گویای دین باشد، اما وقتی در حکومتی زندگی می‌کند که آرمان، اساس و شعارهای آن اسلامی است، ناخواسته - در منظر مردم - نماینده حکومت هم هست. پس از تعمیم، یکی از موارد مهم حرف‌ها و سؤالات مردم با شما، مشکلات و مسائل اجرایی کشور است، در این گونه موارد، باید تشخیص بدهید که: آیا طرف مقابل واقعاً سؤال دارد؟ یا فقط دارد درد دل می‌کند؟ یا مثلاً در فلان اداره به کارش درست نرسیده‌اند، و ناراحت و شاک می‌کند و فقط می‌خواهد به یکی فحش بدهد و چه کسی بهتر از شما؟! یا اینکه مخالف است و می‌خواهد شما را - احتمالاً در برابر مردم - به چالش بکشد؟

به اولی در حد توان پاسخ بدهید، ولی توجیه الکی و بی‌مایه نکنید؛ گفتن «منم دانم» یا اینکه «فلان کار به نظر من هم اشتباه است» نه تنها ضرری ندارد، بلکه خیلی وقت‌ها مایه تقویت اعتماد مردم هم هست. دومی و سومی هم مثل همینند، مونسشان باشید، و به درد دلشان گوش کنید و با دل‌داری‌هایتان بنوازیدشان. و اما آخری رندی لازم دارد، زندانه و با جدال احسن پاسخش را بدهید، معمولاً این جور افراد - که واقعاً خیلی کمند - در پی استدلال نیستند.

مهم این است که فرق بین نظام و دولت، آرمان‌ها و نیت‌ها و تلاش‌ها با کارها و اشتباه‌ها، خادمین و خائنین را به خوبی بلد باشید و توضیح بدهید. معیار تان شرع باشد - نه فلان سایت و روزنامه، در مصادیق هم، آقا - حفظه الله - و لاغیر!

### ■ نیمه پنهان آخوند!

همسر و خانواده آخوند، نیمه پنهان آخوند و خیلی وقت‌ها از خود او مؤثرترند. خیلی از همسران طلبه‌ها به اندازه خود طلبه، ضرورت و اهمیت و ویژگی‌ها و شرایط لباس را نمی‌شناسند. پیش از معمم شدن، همسر تان را همراه کنید، این کار، گاه توضیح و تبیین می‌خواهد، گاه به نشان دادن مصداق و نمونه‌ها نیازمند است و گاه به صبوری و گذران وقت نیاز دارد. معمم شدن، ظرافت‌ها و صبوری‌ها و گذشت‌هایی را می‌طلبد که معمولاً همسر طلبه نیز در اینها سهیم می‌شود؛ نگذارید همسر تان خسته شود فراموش نکنید که شما پیش از هر کس، مسؤل خانواده خود هستید، به خاطر دیگران، به آنها چیزی را که دوست نداشتند تحمیل نکنید.

### ■ چند خبر شایسته توجه و تأمل

پیامبر خدا ﷺ چون راه می‌رفت به این طرف و آن طرف خود نگاه نمی‌کرد و گام‌هایش را محکم از زمین برمی‌داشت او نمی‌خرامید، با وقار گام برمی‌داشت و قدم‌هایش کشیده و سریع بود، بی‌آنکه شتابی در رفتنش دیده شود. چنان راه می‌رفت که هر کس او را می‌دید، می‌فهمید که خسته و ناتوان نیست. اگر از راهی می‌گذشت، از بوی خوش باقی‌مانده در فضا همه می‌فهمیدند که او از آنجا گذشته است. می‌فرمود: بهترین بندگان خدا آن‌اند که خوشبو هستند. غذایی را که سیر داشت نمی‌خورد و خود می‌فرمود به سبب بوی آن نمی‌خورد و آن غذا را به دیگران آکه به اندازه او با مردم در ارتباط نبودند. می‌داد تا بخورند. اگر جایی مهمان بود، برای صاحب‌غذای می‌کرد و دیگران را نیز به این کار تشویق می‌فرمود؛ تا سکه سپاسگزاری از دیگران رونق یابد. همواره لباسش پاکیزه بود و هنگامی که هیئتی بر او وارد می‌شدند، هم خود زیباترین لباس‌هایش

را می‌پوشید و هم مہتران اصحابش را به این کار دستور می‌داد. بسیار می‌شد که عمل‌های مشک‌بر سر می‌بست. از رنگ سبز و سفید خوشش می‌آمد و بیشتر لباس‌هایش سفید بود و جز برای عمامه و عبا و چکمه، رنگ سیاه را خوش نمی‌داشت. فرمود: وقتی محاسن را در مشت گیرند، هر چه از مشت بیشتر باشد باید کوتاه شود، و اصلاح‌گونه‌ها را مستحب فرمود. وقتی عطسه می‌کرد، دست یا پیراهنش را جلوی دهان می‌گرفت و آهسته آهسته می‌کرد چون خمیاز می‌کشید دستش را بر دهان می‌گذاشت. هر گاه سخن می‌گفت، تبسم بر لب داشت. عبدالله بن حارث می‌گفت: کسی را ندیدم که بیش از رسول خدا ﷺ لیخند بزند. می‌فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! شما با ثروت خود نمی‌توانید همه مردم را راضی کنید، پس با آنان با چهره‌های گشاده و خوش خلقی روبه‌رو شوید. در دنش با سر انگشتان بود. به یارانش توصیه می‌کرد: سخن حق را از هر که شنیدی بپذیر، گرچه دشمن بیگانه باشد و ناحق را از هر که شنیدی نپذیر، گرچه دوستی نزدیک باشد. هرگز با مردم با ژرفای اندیشه خود سخن نگفت و می‌فرمود: «ما پیامبران موظفیم با مردم در سطح فکرشان حرف بزنیم». به همه سفارش می‌کرد: یکدیگر را ببخشید تا کینه‌هایتان از میان بریزد. یارانش پیش پای او بر نمی‌خاستند، زیرا می‌دانستند این کار را خوش نمی‌دارد. می‌فرمود: کسی فروتنی نکرد، جز آنکه خداوند او را بالا برد. به یارانش سفارش می‌کرد: تفریح و بازی کنید؛ همانا من دوست ندارم که در دین شما خشونت دیده شود. امیرمؤمنان علی ﷺ، شیوه پیامبر ﷺ را میان‌روی و دوری از افراط و تفریط بیان می‌کرد.

### ◀ منتخب

شما مالِ وقتی دین هستی، پس وقتی خیلی به شما احترام شد، گمان نکنید که شأنتان اجل از آن حرف‌هاست، کدام حرف‌ها؟ اینکه مثلاً جایی منبر بروید که کمتر از انگشتان دست مخاطب دارید، یا مثلاً نماز میت یکی از اقوامتان را اقامه کنید، یا در حرم برای یک پیرمرد دهاتی عاشق روضه بخوانید



# سرباز آماده کسی است که لباس سربازی پوشیده است

پدر و گفت اگر هم‌وزن من طلا هم به من بدهید، من برای اینها درس نخواهم گفت.

از این رو ما مجبور شدیم خودمان راه بیفتیم در مدرسه مروی، و از این آقا و آن آقا بخواهیم تا یکی حاضر شد برای ما درس بگوید. زمانی که ما مدرسه می‌رفتیم، تابستان‌ها برای اینکه به کوچه‌ها نرویم و قاطی بچه‌ها نشویم، مرحوم پدر وسایلی در خانه تهیه کرده بود و برادر بزرگمان - خدا رحمتش بکند - در جوانی کتابی در صرف و نحو نوشته بود. پدر به او گفته بود که درسمان بگوید. به همین دلیل یک مقداری با صرف و نحو آشنایی داشتیم و مدرسه مروی که آمدیم، مرحل‌اول کتاب تصریف را شروع کردیم و برای معلم و سیوطی و غیره هم خودمان استاد پیدا کردیم. لذا ملتزم و مرتب بودیم و در سن سیزده‌سالگی هم معمم شدیم.

**آیا خودتان به این نتیجه رسیدید یا توصیه پدرتان بود؟**  
البته پدرمان دوست داشتند و توصیه می‌کردند که ما معمم باشیم، ولی خودمان هم علاقه داشتیم. نه اینکه بگوییم اگر عمامه بر سر بگذاریم، باگیر می‌شویم و خیلی از فعالیت‌ها را نمی‌توانیم انجام دهیم. نه آن وقت هم که معامله نداشتیم باز حرمت سلک روحانیت را داشتیم. برای مثال متوجه بودیم که در کوچه ندویم و داد و فریاد نکنیم و اگر بازی و شلوغ‌کاری داشتیم، در خانه خودمان بود و در خانه کم هم نبودیم، چند نفری بودیم و با هم بازی می‌کردیم.

**چه استدلال و انگیزه‌ای پشت این لباس پوشیدن بود؟**  
علت آن این بود که ما از قبل مقیدات لباس و روحانیت را داشتیم. هر چند لباس خود یک محدودیت بیشتری می‌آورد، یعنی افرادی که به این قیود مقید هستند، باز تقلیدشان بیشتر و بهتر می‌شود و آنهایی هم که مقید نیستند، با لباس تقید پیدا می‌کنند. مانند اینکه با لباس داخل کوچه بدونند و خلاصه اموری که مناسب نیست.

**پس انگیزه شما چه بود؟**  
انگیزه ما این بود که ما که به شتون لباس روحانیت مقید هستیم، پس چرا لباس نبوشیم و وقتی لباس تنمان باشد، احترام بیشتری هم خواهند گذاشت و کسی که به روحانی احترام می‌گذارد، به ما هم احترام خواهد گذاشت و آن کس که احترام نمی‌گذارد، چه ما لباس نبوشیم و چه نبوشیم، احترام نخواهد گذاشت و سربه سر ما خواهند گذاشت، وقتی می‌دیدند که یک بچه‌ای سیزده - چهارده ساله ملبس بود سربه سرش می‌گذاشتند. لذا ما ترجیح دادیم که فرمایش پدر را که شرایط را درک می‌کردد و خصوصیات را می‌دانست، گوش کنیم و ملبس شویم.

از مرحوم طبیب و بچه‌های لوطی جنوب شهر در قبل از انقلاب گرفته تا انقلابی‌ها و رزمندگان و مردم کوچه و بازار و طلاب تهران و حالا هم قم، همه نه تنها دوستش دارند که بهتر است بگویم مرید مرام و مسلکش هستند: آیت‌الله شیخ نصرالله شاه‌آبادی فرزند آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی -استاد حضرت امام(ره) - همان فقیه خودمانی و پیرمرد اهل دل و باصفایی است که این روزها در مسجد مدرسه علمیه امام صادق علیه السلام قم اقامه نماز می‌کند و کرسی درس و بحث و موعظه اش - علی‌رغم بیماری شدید جسمانی - به لطف خدا به راه است، درست مثل مسافر تهای ماهانه اش به حرم شریف رضوی که سیره ثابت سالها و ماههای دور ایشان است. با آقا تماس می‌گیریم برای مصاحبه با موضوع لباس روحانیت، به رسم ملاطفت و محبتی که البته به همه اطرافیان و مخاطبان دارند، و به دور از سختگیری‌های مرسوم و بعضاً نامقبول، قبول زحمت می‌کند و این می‌شود که بعد از ظهری ما را در منزل به حضور می‌پذیرد و با همان صفای همیشگی اش با ما می‌نشیند به صحبت پیرامون لباس روحانیت. مصاحبه از جای و گعده قبل و بعد صحبت‌های رسمی خالی نیست و همین، شیرینی حرف‌های آقا را بیشتر به کاممان می‌چشاند.

**برای شروع دوست داشتیم خلاصه‌ای از گذشته تحصیلی و طلبگی خودتان برابمان بگویید؟**  
بنده نظر به اینکه مرحوم والد علیه السلام معتقد بود فرزندانش باید به سلک روحانیت درآیند و یک منطق صحیح داشتند و آن این بود که درآمد ایشان فقط از بیت‌المال باشد و می‌فرمود شماها نوکران و خدمتکاران اهل بیت علیهم السلام و دین باشید تا من بتوانم این وجوه را صرف شما کنم. و به این اعتقاد داشتند که من سهم امام را باید خرج امام کنم.

این ایده ایشان بود و ما پس اینکه مدرسه را تمام کردیم، ایشان فرمودند بیا باید طلبه شوید. البته من چند ماهی سرگردان بودم که پیش چه کسی و کجا بخوانم، پدر ما برابمان استاد مشخص نمی‌کرد، علتش را نیز بیان خواهیم کرد. ما در این سرگردانی بودیم که دایی ما به تهران آمده و گفتند شما که اجازه دادید اینها طلبه شوند، پس خودتان برای اینها استاد تعیین کنید. پدر ما فرمود که اینها خودشان باید استادشان را معین کنند. علتش هم این است که اینها استاد را جیره‌خوار من می‌دانند و به حرف استاد گوش نمی‌دهند و به او احترام نمی‌گذارند.

مرحوم دایی ما این را نپذیرفتند و پدر برای اثبات این مطلب، استادی برای ما معین کرد. ما و برادرها زیاد بودیم همگی می‌خواستیم طلبه بشویم و استاد را دوره کردیم، من دوازده سال داشتم و سربه سر ایشان می‌گذاشتیم. این بنده خدا رفت پیش

## منتخب

**مرحوم والد معتقد بود فرزندانش باید به سلک روحانیت درآیند و یک منطق صحیح داشتند و آن این بود که درآمد ایشان فقط از بیت‌المال باشد و می‌فرمود شماها نوکران و خدمتکاران اهل بیت علیهم السلام و دین باشید تا من بتوانم این وجوه را صرف شما کنم. و به این اعتقاد داشتند که من سهم امام را باید خرج امام کنم**



### آن موقع شرایط لباس پوشیدن سخت تر بود یا امروز؟

جامعه آن روز خیلی بدتر بود، در جامعه امروز این حرفها نیست. حوزه علمیه قم، آن روز دو هزار طلبه نداشت، چون بی اعتنائی بود، حمل بر انگل جامعه و آخوند شیعو و از این حرفها بود.

آن زمان طلبه شدن کار آسانی نبود، حتی فرزندان روحانیون، معمولاً طلبه نمی شدند. کم و بیش مثل پدر ما که مقید بود، حتی برادر بزرگ ما، می خواست پزشکی بخواند. پدر ما به او گفت من نان پزشکی ندارم و نان پزشک نمی دهم، من نانم را به طلبه می دهم نان خودت رو خودت پیدا کن و برو پزشکی.

لذا برادر ما قهر کرد و دو ماه نیامد، بعد مجبور شد و برگشت. من یادم هست که روز عید غدیری عمامه سرش می گذاشت و اشک می ریخت، یعنی دوست نداشت. من پس از فوت پدر به ایشان گفتم که داداش مانع رفع شد. گفت دیگر مگر سرم را بزنند که دست از سر روحانیت بردارم.

این بود طلبه شدن خیلی سخت بود و ملبس شدن از آن سخت تر و بالاتر. هتک حرمت از مردم و دولت بود و اگر جایی اختلاف پیش می آمد و یک طرف روحانی بود، طرف دیگر را می گرفتند، برای اینکه از روحانیت هتک حرمت بشود. موقعیت خیلی مشکل بود. به همین جهت پدر اصرار داشت که ما طلبه بشویم برای اینکه باید روحانیت باشد. حتی روحانیونی که در زمان رضاخان رفتند محض گرفتند، اینها را از نظر پدر ما افتادند. چون اینها به امام زمان علیه السلام پشت کردند، اینها در دستگاه امام زمان، نان امام زمان را خوردند و رفتند این کارها را کردند.

روحانی باید عمامه سر بگذارد و آماده باشد، چون سرباز امام زمان علیه السلام و سرباز آماده کسی است که لباس سربازی را پوشیده باشد و اما اینکه علمش چقدر باشد، این فرق نمی کند.

### یعنی به نظر شما حداقل علم و اخلاق لازم است؟

یک بچه مسلمان باید جنبه اخلاقی را داشته باشد؛ اعم از اینکه روحانی باشد یا نباشد، یعنی وظیفه پدر و مادر مسلمان این است

که بچه را مسلمان تربیت کند و اگر بخواهد در خانواده روحانیت باشد این یقیناً باید بیشتر توجه شود. و اگر می خواهد ملبس باشد، باید ملبس بشود فرد اخلاقی متدین روزه گیر، نماز خوان، راستگو و چشمش و گوشش در اختیار خودش باشد. خانواده روحانی مثل بقیه خانوادهها ملتزم به این معنا بودند و هستند. فقط می ماند بحث علمیت، در علمیت بعضیها تصور می کنند که کسی که عمامه به سر می گذارد، باید علم ماکان و مایکون را داشته باشد ولی این حرفها نیست.

### این انتظار و تصور از مردم است یا خود طلبهها؟

هم مردم این تصور را می کنند و هم خود روحانیان این اثر را گذاشته اند. الان در حوزه این اثر را گذاشته و این در حالی است که این معنا تحقق پیدا نمی کند؛ شما از مرجع تقلید هم نمی توانید انتظار داشته باشید که هر مسئله ای را بلافاصله پاسخ

بدهد. این گونه نیست که علوم مانند کاسه ای باشد که هر کسی هر چیز گفت، شما بگویید: بفرمایید. این گونه نیست که همه علوم باید حاضر باشد هر کس هر سؤالی گفت، جواب حاضر باشد. بزرگان نمی توانند این کار را بکنند، چون حضور ذهن نیست، یک مقدار تأمل می خواهد. شما استفتاء کنید ما پاسخ شما را بعداً می دهیم.

این گونه نیست که شخصی که عمامه بر سر گذاشت، باید حکماً هر پاسخی را بدهد. بله باید به طلبه این آگاهی داده شود که اگر از شما سؤالی شد و بلد نبودید، پاسخ ندهید، باید بگویید اجازه بدهید این سؤال شما را ببرسم، فردا پاسخ شما را می دهم. اما چون بلد نیست و نمی تواند پاسخ بدهد، پس باید بگذارد برای پایه ده، همان را هم بیاورید. من دو تا سؤال از او ببرسم، اگر توانست پاسخ بدهد؟!

برنامه این نیست، برنامه این است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند آن کسی را که سؤالی از او بشود و اگر بلد نیست، بگوید نمی دانم، باید این معنا در طلبه باشد که اگر سؤالی از او شد

#### منتخب

آن زمان طلبه

شدن کار آسانی

نبود، حتی فرزندان

روحانیون، معمولاً طلبه

نمی شدند. کم و بیش

مثل پدر ما که مقید

بود، حتی برادر بزرگ

ما، می خواست پزشکی

بخواند. پدر ما به او گفت

من نان پزشکی ندارم و

نان پزشک نمی دهم، من

نانم را به طلبه می دهم

نان خودت رو خودت پیدا

کن و برو پزشکی

از هر قسمتی از مسائل فقهی از اصول از عقائد و ... و اگر بلد بود، پاسخ بدهد و اگر بلد بود، بگوید معذرت می‌خواهم اجازه بدهید بپرسم و بعدا پاسخ شما را بدهم. اگر بخواهیم بگوییم طلبه باید در موقعیتی عمامه سرش بگذارد که اگر هر سؤالی از او پرسیدند، بتواند پاسخ بدهد، چنین روحانی نمی‌توانی پیدا بکنی حتی روحانی که ۴۰-۵۰ سال درس خوانده باشد. بعضی سؤالات هست که خود بنده نمی‌توانم پاسخ بدهم. پس تا هفتاد سالگی هم عمامه به سر نگذارم؟!

### ۱۱۱۱ بالاخره یک حداقلی نیاز هست؟

حداقلی نیست، طلبه از همان آغاز که آمده جامع‌المقدمات بخواند، عمامه سرش بگذارد، چه اشکالی دارد.

### ۱۱۱۱ آیا با شرایط امروز مشکل پیش نمی‌آید؟

مردم عقل دارند هیچ‌گاه از کلاس اولی، مسائل کلاس دهم را نمی‌پرسند. از دبستانی سؤال فیزیک نمی‌پرسند. مردم می‌فهمند که روحانی هم کلاس و مراتب دارد. نمی‌آیند از طلبه ۱۷-۱۶ ساله، هر مسئله‌ای را بپرسند، اگر هم بپرسند می‌گوید این در حد من نیست، می‌روم از استادم می‌پرسم، سپس پاسخش را می‌دهم.

می‌گویند مثل قضیه ملانصرالدین است. یک مسئله‌ای را که بلد نبود، از او پرسیدند. بهش گفتند تو که بلد نیستی، چرا عمامه بر سر گذاشتی؟ ملا عمامه را برداشت و گذاشت به سر طرف مقابل و گفت حالا تو پاسخ مسئله را بگو. طرف گفت خوب من بلد نیستم. ملا گفت عمامه بر سر توست، چرا بلد نیستی؟ باید دانست عمامه که علامت علم نیست.

### ۱۱۱۱ اگر علامت علم نیست، پس علامت چیست؟

عمامه علامت روحانیت است، یعنی فردی است که دوست دارد در سلک روحانیت باشد و تبلیغ دین و اصول عقاید و احکام فقهیه بکند. مانند لباس ورزش که هر کسی که ورزشکار است و می‌خواهد ورزشکار باشد، آن را می‌پوشد. اما دلیل قهرمان بودن نیست.

### ۱۱۱۱ بالاخره دلیل بر چیزی که هست؟

بله ولی حکایت از ورزشکار و شروع کردن ورزش می‌کند و کم‌کم رشد می‌کند. مثل یک ورزشکار باستانی که در ابتدای کار نمی‌رود داخل گود و میان‌داری کند. کسی هم انتظار ندارد. طلبه هم همین‌طور است. طلبه همین که وارد طلبگی شد و عمامه سرش گذاشت، کسی نمی‌گوید که رساله شما کجاست، چاپ کردید یا نه. به همین علت درست کردن این انتظارات به روحانیت ضربه می‌زند. الان شاید در حوزه علمیه ما بیش از ۴۰-۵۰ هزار طلبه داریم، ولی حدود ۳۰ هزار کت و شلوار پوش هستند. این ۳۰ هزار نفر آمادهٔ سربازی و سرباز آماده به خدمت نیستند.

### ۱۱۱۱ پس به نظر شما، لباس جزو ذاتیات طلبگی است؟

طلبگی یعنی لباس پوشیدن و طلبه بدون لباس، سرباز آماده به خدمت نیست. طلبه آماده به خدمت، به لباس ملیس است و باید البته به قیود لباس هم مقید باشد. این که فریاد می‌زنند

درس اخلاق در حوزه باشد، برای چیست؟ این به این علت است که آداب و رسوم تعلیم و تعلم و احترام به درس و علم و استاد و اخلاقیات و انسانیت و امثال آن را بلد باشد. این درس، درس اولیهٔ روحانیت است، هر چند که ما می‌گذاریمش درس آخر، ولی از اولیات یک طلبه است.

### ۱۱۱۱ یعنی به نظر شما یک روحانی اخلاقی بر علمش مقدم است؟

بله مقدم و مهم‌تر است. در سابق‌الایام این‌گونه بود که پیش از شروع کردن کتابی، آداب‌المعلمین داشتیم که وظیفهٔ طلبه در برابر استاد و استاد در برابر شاگرد چیست؟ شاگرد در برابر هم‌مباحثه‌ای خود، چه وظیفه‌ای دارد.

مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا، فَدَعَا لِي بِعَبْدِكَ كَلَامَ امِيرِ الْمُؤْمِنَانِ است که منبع علم است. در کلاس اول طلبگی یاد طلبه می‌دادند که استاد نسبت به شاگرد این قدر احترام دارد. این مطلب نکته‌ای است که باید نخستین درس طلبه باشد، نه در درس خارج یا درس پایه ده که مؤدب آداب باشد تا بتواند درس خواندن را بفهمد

این کتاب معالم که مرحوم شهید ثالث رحمته الله فرموده، روایت مفصله در باب علم است و فرش زیر پایش بال ملائکه است. یعنی مواظب باش داری روی بال ملائک پا می‌گذاری. یک فرد بااخلاق و با وضو باشد. ببینید خداوند علم و اخلاق را در کنار هم قرار داده است. پیامبر را برای چه آورده؟ «يُعَلِّمُكُم وَيُعَلِّمُ الْكِتَابَ وَيُزَيِّدُكُمْ»؛ نگفته «فَيُزَيِّدُكُمْ» یا «ثُمَّ يُزَيِّدُكُمْ» همان‌گونه که می‌خواند: «الف به زیر آ»، علم و تزکیه را دوش به دوش هم بیاموزد، هر دو با هم است.

### ۱۱۱۱ اینکه فرمودید اصل لباس از ذاتیات طلبگی است، یک بحثی هم هست در مورد تقدس لباس؛ با توجه به مثالی که زدید - به مشاغل دیگر و فرمودید که این لباس دلالت خاصی ندارد- پس تقدس را از کجا آورده و اصلاً لباس روحانیت تقدس دارد یا نه؟

دلالت خاصی ندارد، ولی این معنا را دارد که این لباس مانع خیلی از امور می‌شود. یک مثال ساده‌اش این است که این لباس بلند است و با نعلینی که پا می‌کند نمی‌تواند بدود. پس مانع از دویدن می‌شود. همین‌گونه مانع از خیلی مسائل دیگر می‌شود که موجب وقار در رفتار، گفتار و ... می‌شود. این می‌شود تقدس و نسبتش می‌دهیم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و این سبب می‌شود که بیشتر رعایت بکنیم و این لباس در بین تمام مردم قدیم مرسوم بوده. شما تصاویر دوران قاجار را ببینید، همهٔ بازاری‌ها عمامه به سر بودند و این عمامه از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مرسوم بوده. ما روایت داریم دربارهٔ مکروه بودن بدون عمامه نماز خواندن.

### ۱۱۱۱ به نظر شما وقتی یک طلبه ملیس می‌شود، آیا معیشت باید به تبع لباس در صنف و شأن یک روحانی باشد، یا اینکه همان‌طور که در گذشته هم داشتیم که علما به کارهای گوناگونی از جمله کشاورزی و تجارت می‌پرداختند و منافاتی هم احساس نمی‌کردند؟

درس خواندن با کار کردن اصلاً تناسب ندارد. آن علمایی هم که شما می‌گویید درس می‌خواندند و کار می‌کردند، یقین بدانید که

## منتخب

### عمامه‌علامت

روحانیت است، مانند

لباس ورزش که

هر کسی که

ورزشکار است و

می‌خواهد ورزشکار

باشد، آن را می‌پوشد.

اما دلیل قهرمان

بودن نیست

عالم نبودند و نشدند.

من در سنین دهسالگی یکی از دوستانم نسخه‌اش را داده بود به من ببرم پیش دکتر نورالحکماء عوض کنم، کلاس ششم را تمام کرده بودم و می‌خواستم طلبه بشوم. دکتر از من پرسید: چه کار می‌کنی؟ گفتم: درس می‌خوانم. پرسید: چه درسی می‌خوانی؟ گفتم: درس دینی می‌خوانم. دوباره پرسید که دیگر چه کار می‌کنید. گفتم درس می‌خوانم. چند بار پرسید و من همین پاسخ را دادم. ایشان گفت مگر امام‌های ما کار نمی‌کردند؟ شما چرا کار نمی‌کنید؟ گفتم امام‌های ما درس نمی‌خواندند. اگر درس می‌خواندند، کار نمی‌کردند. امامان ما عالم به دنیا آمدند و علم لدنی داشتند. خود شما وقتی درس می‌خواندید، کارگری هم می‌کردید یا فقط درس می‌خواندید.

دفعه بعد که دوست ما رفته بود پیش دکتر، پرسیده بود آن قبلی کی بود؟ دوستم گفته بود پسر آقای شاه‌آبادی. گفته بود: پس بچه‌شیر بود که این‌طوری پاسخ می‌داد. داماد من که الحمدلله بسیار خوب هستند، صبح‌ها می‌رفت کار و عصرها درس می‌خواند.

وقتی آمد پیش ما، به او گفتم که یا درس بخوان یا بازار کاسبی کن. پرسید: چرا؟ گفتم: چون نه تو را کاسب می‌کند و نه تاجر. هم از این عقب افتادی و هم از آن. ایشان حرف ما را پذیرفت و الحمدلله در خواندن موفق شد.

در باب رزق و روزی حرف ما این است که ما باید این را جا بندازیم که روزی به فعالیت کاری نیست، بلکه آن را خدا مقدر کرده و در هر کاری، فعالیت به احساس وظیفه بستگی دارد. احساس وظیفه برای روزی نیست، بلکه برای عمران عالم و دنیاست. ما برای کوششینی که نیامدیم، اما اینها انجام وظیفه است، نه برای کسب روزی و می‌بینیم خیلی‌ها زیاد کار می‌کنند و لی روزیشان کم است. مثلاً مهندس روزی بیشتری دارد یا یک کارگر و این در حالی است که فعالیت کارگر بیشتر است.

روزی دست خداست. از امام صادق علیه السلام پرسیدند زندگی روی چه پایه‌ای قرار دارد؟ ایشان فرمودند: چهار پایه؛ اولی آن مربوط به سؤال شمامست و آن این است که «علمتُ أن رزقی لا يأكله غیری» یقین پیدا کردم که روزی من به غیر من نخواهد رسید و خیالم راحت شد که برای روزی این در و آن در نزنم. غصه کار و فعالیتی که دارم، در مرحله دوم است. فهمیدم که اگر من آب بخورم، رفع عطش شما نمی‌شود و من کارم را خودم باید انجام بدهم و شما هم کار خودتان را و این از جهت روزی نیست، چون مطمئنم که روزی به من می‌رسد، بلکه باید وظیفه خودم را انجام بدهم. پایه سوم و چهارم بماند.

**۱۱۱** ما می‌بینیم که پس از انقلاب شرایط تغییر کرده. چون روحانی هم نماینده دولت است و هم نماینده دین است و سؤالاتی از روحانی می‌شود که کارهایی شده که روحانی یا اطلاع ندارد یا از اختیار او خارج بوده اما از او سؤال می‌شود. در این صورت روحانی چگونه باید برخورد بکند؟

شما باید بدانید پرسش‌ها و امور سیاسی و اجتماعی و مذهبی برای امروز نیست، بلکه از زمان آدم ابوالبشر وجود داشته زمانی که شیطان رانده شد، این پرسش‌ها مطرح و نخستین سائل هم شیطان بود که گفت چرا تو که می‌دانستی من اطاعت نمی‌کنم خلقم کردی و گفتی سجده کنم. این شبهات ادامه یافته تا امروز

که شیطان‌ها در اطراف جامعه، از جمله دانشگاه‌ها این شبهات را مطرح می‌کنند که بایبید پاسخ بدهید و اینها پاسخشان داده شده است و امور سیاسی هم همین‌گونه. البته گاهی سیاست و گاهی شیطنت است.

همان‌گونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: معاویه در شیطنت خیلی پیش است، نه در سیاست. امامان سیاسی هستند و حقه‌بازی و شیطنت از آن معاویه و امثال معاویه در دوران ماست. اگر سؤال شیطنت‌آمیز از من بپرسند، من نمی‌توانم پاسخ بدهم، چون سؤال غلط است.

سؤالی که از روحانی می‌کند، فرق می‌کند روحانی باید مواظب باشد سؤالی از حقیقت می‌شود، پاسخ بدهد، خیلی هم خوب می‌تواند پاسخ بدهد. اما اگر سؤالی از روی شیطنت است، بگوید من اهلش نیستم و نمی‌دانم.

**۱۱۲** بعضی وقت‌ها پس از ملبس شدن، یک سری موقعیت‌های خاص پیش می‌آید. مثلاً کسی می‌آید و پولی از روحانی می‌خواهد، یا مثلاً یک دعوایی پیش آمده. به نظر شما در این‌گونه موارد باید چه کار بکنند؟

اگر روحانیت از آغاز درس تهذیب داشته باشد و روحانی کسی است که به ما مادیت سر و کار ندارد و برای رفع نیاز تلاش نمی‌کند و دوماً اینکه در مغز یک روحانی باید چک بشود که «تَحَنُّ نَزُوقُكُمْ وَإِيَّاكُمْ».

و گاه‌گاهی هم به امر مادی گرفتار می‌شود. مثلاً قرض دارد و پول ندارد بدهد. این روحانی باید تسلیم باشد که من بدهکارم و باید بدهم و بگویم آیا می‌شود به من فرصت بدهید؟ چون الان ندارم. اگر نمی‌شود، اجازه بدهید بروم قرض کنم یا چیزی را بفروشم. اما یک وقت می‌خواهد داش بازی در بیورد که گاهی بین ما هم وجود دارد که می‌گوید شما طلب ندارید این به روحانیت نمی‌خورد، چون پا روی حق گذاشتن است.

**۱۱۳** بعضی‌ها هستند که از ملبس شدن می‌ترسند، یا اینکه دوزیست هستند، گاهی اوقات می‌پوشند و گاهی نمی‌پوشند؟

این را که من قبلاً گفتم، ترس معنا ندارد. اگر می‌خواهد آزاد باشد و فلان مجلس برود، فلان باشگاه برود. اینکه ترس نیست، این بی‌قید و بندی است و یک وقت هم که لباس روحانیت ندارد، اما حفظ دین می‌کند. این هم که از روحانیت خوف ندارد. نوعاً افرادی که کت و شلواری هستند، دلشان می‌خواهد بروند داخل یک اداره‌ای مشغول کار بشوند و نیامده‌اند طلبه و روحانی بشوند و اینکه دستگاه مدیریت توجه ندارد این یک بحث دیگر است.

**۱۱۴** در آخر اگر توصیه‌ای دارید، بفرمایید؟  
توصیه من این است که اولاً مدیریت حوزه قید سال و عمر و امثال آن را برای لباس پوشیدن، بردارد و درس اخلاق و تهذیب را از ابتدا بگذارد.

خود طلبه هم خدا را رزاق بدانند برای رضای خدا درس بخوانند، برای خدمت به اسلام درس بخوانند. در این صورت خدا عزت و احترام و شرف و روزی می‌دهد. «تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ». هرچه هست در دست اوست.

## منتخب

خود طلبه هم

خدا را رزاق بدانند

برای رضای خدا

درس بخوانند، برای

خدمت به اسلام

درس بخوانند. در

این صورت خدا عزت

و احترام و شرف و

روزی می‌دهد

## داستان آپولو هوا کردن من!

### ■ شب عروسی

مادر و پدرم نشستند روی مین و هی به یکدیگر نگاه می‌کنند و به هم اشاره می‌کنند که مسئولیت آنچه را می‌خواهند بگویند، به دوش دیگری بیندازند. مادر مقدمه‌چینی می‌کند، پدر هم کمکش می‌کند: ما برای لباس روحانیت همسرت احترام زیادی قابلیم، اصلاً افتخار می‌کنیم که دامادمان روحانی است و لباس پیامبر به تن دارد و کلی مقدمه و تعریف و تمجید دیگر که حالا یادم نمی‌آید چه بود اصلش. ولی مادر جان یک شب که هزار شپ نمی‌شود، راضی‌اش کن شب عروسی با کت و شلوار بیاید، اصلاً شاید یک جورهایی توهین هم باشد که داماد با لباس روحانیت، هم پای عروس قدم بردارد و دست او را بگیرد...

لازم نبود فکر کنم، احتیاجی نبود راضی‌اش کنم، اصلاً حتی این حرف‌ها را به او انتقال هم ندادم.

آن کسی که دوست داشت همسر در شب عروسیمان لباس روحانیتش بشود لباس دامادی‌اش، من بودم، نه او! وقتی پذیرفتم با او زندگی کنم، دیدم که ملبس است و با خودم

گفتم، دیگر همه‌جا همین لباس همراه توست حتی در شب عروسی‌ات.

### ■ همسر یک روحانی

برای اینکه سوار تاکسی بشویم، ناچاریم تا سر خیابان پیاده برویم، کنارش راه می‌روم، شاید یک گام عقب‌تر. با هم حرف می‌زنیم، شوخی که می‌کند، سعی می‌کنم نخندم، اما بیشتر اوقات موفق نمی‌شوم، آن وقت مجبورم سرم را بگیرم زیر چادرم و خندهام را کنترل کنم.

همیشه وقتی با هم راه می‌رویم، احساس می‌کنم بیشتر مردم دارند نگاهمان می‌کنند و البته بیشتر به من. چون ظاهراً دیدن یک روحانی ملبس در خیابان برای مردم عادتی تر از دیدن زن جوانی همراه همان روحانی است. سعی می‌کنم چادرم را کیب‌تر بگیرم و به این نگاه‌ها اهمیت ندهم. چون تقریباً عادت کرده‌ام به اینکه هر جا می‌رویم، زیر بار هزاران نگاه پرسشگر باشیم. تازه اگر در مکانی مثل بانک باشیم که مردم فرصت بیشتری برای کنجکاوی دارند،

## محدودیت، مصونیت و مسئولیت

یکدیگرند؟

تلبس به لباس روحانیت، می‌تواند سه پیامد برای خانواده‌اش داشته باشد: محدودیت، مصونیت و مسئولیت. قضاوت خوب و بدش با شما!

### ■ نخست: محدودیت

این را در آغاز آوردم، چون معمولاً نخستین موضوعی که ذهن دختران درگیر تصمیم برای ازدواج با یک روحانی را مشغول می‌کند، محدودیت‌های لباس روحانیت در مجامع عمومی است. بی‌تعارف بگویم که این لباس محدودیت‌های بسیاری همراه خودش دارد. چه محدودیت‌های حرکتی که گاهی احساس می‌کنم مدیریت این عبا و عمامه و قبا شاید به‌مراتب از مدیریت چادر هم سخت‌تر باشد. چه محدودیت‌های رفتاری که ناشی از انتظارات عموم مردم از روحانیت است. مرزهای رفتاری نانوخته که از شهر به شهر و عرف تا عرف تفاوت می‌کند. مثلاً در شهر قم دیدن یک روحانی که دوشادوش همسرش قدم بزند، سوار ماشین مدل بالا بشود، با خانواده به رستوران و فست فود برود و پیتزا گاز بزند! یا اینکه برای خریدن هدیه‌ای برای همسرش، به فروشگاه‌های عرضه لباس زنانه برود، چندان اعجاب‌برانگیز نیست. اما همین رفتارها در شهرهای کوچک‌تر یا حتی بزرگ‌تر در مکان‌هایی که دیدن یک روحانی با خانواده‌اش چندان به چشم مردمان آشنا نیست، رفتارهایی خارج از عرف تلقی می‌شود و انگشت‌های اشاره را جلب می‌کند.

### ■ دوم: مصونیت

در دفاع از حجاب می‌گویند مصونیت است، نه محدودیت؛ اما لباس روحانیت محدودیت و مصونیت توأمان است! هم برای خانواده و هم خود شخص روحانی که لباسش حاوی پیام دین و ایمان بوده و باعث

هنگام خواندن خطبه عقد در دفتر یکی از علما، چشمم به آینه کوچک توی سفره عقد افتاد. برعکس همه عروس و دامادها که سفید و اغلب سیاه می‌پوشند، من که عروس بودم چادری بر سر داشتم و داماد عبا و عمامه سفید. این آغاز زندگی با یک روحانی بود...

تمام حکایات و خاطراتی که از زندگی همسر یک روحانی شنیده بودم به کنار، و تجربه فردی خودم هم چیز دیگر. مثلاً آن همسر روحانی که تعریف می‌کرد در دوران عقد هر گاه شوهرش گل پلاستیک تقدیمش می‌کرد، به روی خودش نمی‌آورد؛ اما پس از ازدواج فهمیدم که همسرش به خاطر مراعات لباس روحانیت، گل را زیر عبا پنهان می‌کرده و تارسیدن به خانه دلدار، چیزی از تر و تازگی گل نمی‌مانده! خواستم از منافع و مضرات ملبس بودن روحانی برای خانواده‌اش بنویسم؛ دیدم به این راحتی نمی‌توان برچسب خوب و بد زد. چه بسا محدودیت‌هایی که به گشایش‌های بعدی منجر شود. تمام اینها به دیدگاه همسر یک روحانی برمی‌گردد. اینکه چقدر به این لباس اعتقاد داشته باشد یا به عبارتی آن را «مقدس» بداند.

و این پرسش همیشه پابرجاست که آیا تلبس و تقدس ملازم



قضیه به پرسش و پاسخ‌های لفظی و گاهی دلسوزی‌های پر از ترحم هم می‌کشد!!!

وقتی زنی سعی می‌کند با لبخند ارتباط برقرار کند و از من می‌پرسد: «آخی! سخت نیست که شوهرت روحانیه؟!»

و من در پاسخش باید توضیح بدهم برای من که سخت نیست، خودم انتخابش کرده‌ام، اصلاً خودم خواستم! و آن وقت است که دهان از تعجب باز مانده مخاطب دیدنی است. انگار مثلاً قصه آ پولو هوا کردن خودت را تعریف کرده‌ای!

فقط همین‌ها نیست، اگر قضیه به این چیزها ختم می‌شد، خیلی خوب بود. فکرش را بکن باید خیلی چیزها را رعایت کنی و حواست به چیزهایی باشد که در زندگی بقیه مردم اصلاً اهمیتی ندارد. چون وقتی همسر یک روحانی باشی، دیگر خودت نیستی، یا یک زن ساده مسلمان. انگار تو هم یک جورهایی نمادی از اسلام می‌شوی، درست و غلطش بماند، واقعیت همین است، حتمی اگر حقیقت نباشد.

### ■ یک روز عادی برای ما

مواد خوراکی‌مان تمام شده. همسر محترم در یخچال را باز می‌کند و سوت بلندی کشید و می‌گوید: «خانم، این یخچال که از زمین فوتبال خالی تره». آماده می‌شویم برویم خرید. تا به فروشگاه محله برسیم،

دو سه باری باید بروم تنها گوشه‌ای بایستم تا مردم سؤال‌های شرعی خود را که با دیدن یک روحانی یادشان آمده، بپرسند. مثل همیشه می‌ایستم و منتظر می‌شوم و توی دلم این لحظه‌ها را برای خدا ثبت می‌کنم. فکر می‌کنم جهاد کرده‌ام، اصلاً خیال برم می‌دارد که شاید همین کار من، همین ایستادنم، همین منتظر ماندنم، ثوابش بیشتر از جواب دادن‌های با صبر و حوصله او به مردم باشد!

با کیسه‌های نایلونی خریدهایمان، از فروشگاه بیرون می‌آییم. مردم کنجکاوانه به ما و به نایلون‌های توی دستمان نگاه می‌کنند. مجبور می‌شویم کیسه‌های نایلونی خرید را تقسیم کنیم، سبک ترها را من برمی‌دارم و می‌گذارم زیر چادرم، سنگین ترها را او برمی‌دارد و زیر عبایش نگاه می‌دارد تا خرید ساده روزانه ما جلب توجه نکند.

عصر دلم می‌خواهد برویم پیاده‌روی، سینما هم برویم بد نیست. همسر محترم پیشنهاد می‌دهد اصلاً شام امشب مهمان من. خوشحال می‌شوم. لباس‌هایم را می‌پوشم و منتظر می‌مانم تا همسرم نیز آماده شود. در کمدهش را باز می‌کند و کت و شلوارش را درمی‌آورد، می‌پوشد و رو به من، با لبخند شیطنان آمیزی می‌گوید: «حاج خانم آگه اجازه بدین، امشب این جورری در خدمتون باشیم!» لبخندی می‌زنم و راه می‌افتیم.

توضیح‌المسائل یافته‌اند. فرقی نمی‌کند داخل اتوبوس باشد یا دفتر اسناد رسمی، دانشگاه باشد یا مسجد و صف نانوانی، شروع می‌کنند به پرسیدن سؤالات شرعی خاک‌خورده در ذهنشان. حالا روحانی هر چه در تنگنای زمان باشد و به ساعتش نگاه کند، توفیری نمی‌کند. این لباس مسئولیتی می‌آورد که زمانش دست خود آدم نیست. یک مسئولیت تمام‌وقت سنگین که شاید گاهی مدیریت زمانت هم دستش بیفتد.

بعضی از مردم که روحانی را با هر سن و سال و موقعیت و تحصیلات، نماینده تام‌الاختیار نظام و مسئول گران شدن تخم مرغ و کرایه تاکسی می‌دانند و تازه گوش شنوایی پیدا کرده‌اند برای درد دل و کمی بالاتر غرولند و دعوا و تشر. مسلماً تشرک‌های این نوع نگاه‌ها به همسر یک روحانی هم اصابت می‌کند، و چاره چیست جز لبخند و حوصله و صبر؟

روحانیت لباس عالم دین است. کسی که خود را وقف اسلام کرده و با ظاهر شدن در جامعه با این لباس به نوعی مروج و مبلغ دین نیز می‌باشد. و چه زیباست بانویی که گرچه با فاصله گام برمی‌دارد، اما دوشادوش همسرش زبان ناطق و صامت اسلام است و بخشی از بار این مسئولیت عظیم را با پشتیبانی روحی و فکری به عهده می‌گیرد. قطعاً بی‌اجر و نصیب نخواهد ماند.



می‌شود که معصیت و مقدمات آن کمتر به سراغش بیاید. در این ویژگی‌ها چادر و لباس روحانیت اشتراکات زیادی دارند. وقتی با چادر به دانشگاه بروی، نگاه‌های ناپاک کمتر به سویت می‌آید تا زمانی که با پوششی غیر از چادر - ولو در کمال متانت - گام برداری.

وقتی همسر من با لباس روحانیت در جامعه و محل کارش حضور دارد، کمتر نگران هستم، چون می‌دانم که این لباس حافظ همسرم و زندگی‌ام است.

فرد هرچقدر هم که تقوای درونی داشته باشد، این روزها و سوسه‌های بیرونی غوغا می‌کند. شاید این مصونیت ناشی از لباس روحانیت خیلی هم صریح و آشکار نباشد. مثلاً وقتی با همسرت وارد یک پاساژ فروش لوازم کامپیوتر می‌شوی - جایی که کمتر روحانی به خود دیده - و چند جوان جویای کار آن اطراف چشمشان به شما می‌افتد و از روی تمسخر صلوات می‌فرستند، شاید خاطرت مکدر شود. اما بدان که همین صلوات جاهلانه فضا را به سود شما تغییر داده و بدون آنکه متوجه شوید، چندین نفر خودشان را جمع و جور کرده‌اند.

### ■ سوم: مسئولیت

وجه اعظم تلبس، مسئولیتی است که در برابر خانواده و جامعه برای شخص روحانی ایجاد می‌شود. بار این مسئولیت بیشتر بر دوش خود روحانی است؛ اما گاهی به خانواده نیز سرایت می‌کند. مثلاً اینکه همه انتظار دارند همسر یک روحانی هم با حجاب کامل اسلامی - چادر - ظاهر شود و رفتاری متین و موقر در شأن یک خانواده طلبه داشته باشد. یا اینکه وقتی در یک جمع خانوادگی نشسته‌اید و هنگام اذان می‌شود، معمولاً نگاه‌ها به سمت روحانی مجلس می‌رود و همه انتظار دارند آستین‌ها بالا بزنند و برای نماز پیش‌قدم شود. اغلب مردم هم که تا چشمشان به جمال روحانیون روشن می‌شود، گمان می‌کنند کتاب

# تقریباً همه چیز دربارهٔ یک انتخاب بزرگ!

## ■ انتخاب بزرگ

داستان دنباله‌دار، شیرین و بی‌مانند طلبگی، با همهٔ فراز و فرودهای انسان‌سازش گاه به نقطه‌ای می‌رسد که شخصیت اصلی داستان، در رقم زدن نقش خود به تردید می‌افتد و در معرض انتخابی بزرگ و تصمیمی سترگ قرار می‌گیرد؛ تصمیمی که برای برخی، از تصمیم ورود به حوزه و انتخاب تجربهٔ زندگی در دنیای بی‌مانند طلبگی، به مراتب دشوارتر است. این روزها تلبس به لباس روحانیت، یکی از همین تصمیم‌های بزرگ برای عده‌ای از طلبه‌های جوان است. آنچه در این میان از همه جالب‌تر است، سکوت معناداری است که پژواک بلندش بر دشواری و تردید و شاید تحیر افراد می‌افزاید!

اما به نظر نگارندهٔ این سطور، مشکل از وقتی شروع شد - و شاید همیشه از وقتی شروع می‌شود- که قرار شد ما انتخاب کنیم لباس را! آری، وقتی او با قاطعیت تمام ما را - پس از آنکه سال‌ها در مسیر طلبگی قدم زدیم- انتخاب نکرد، مجبوریم بیفتیم به تردید و حیت و بیس که چه کنیم و چه نکنیم! بله حرف آخر من همین است؛ لباس زنده است، روح دارد، شخصیت دارد، انتخاب می‌کند و گاهی البته انتخاب هم می‌شود! لباس ناز می‌کند، کرشمه می‌آید، فخر می‌فروشد به صاحبش و مثل همهٔ مسائل معنوی، اگر قدرش را ندانی، از دست می‌رود و تو می‌مانی و تحیر و شاید یک دنیا محرومیت و غبطه و غصه! اصلاً یادت هست وقتی طلبه می‌شدی؟ تو طلبگی را انتخاب کردی یا او تو را؟ شاید فرقی این است که حالا عقل حسابگر ما آن قدر رشد کرده که با یک حساب سرانگشتی محدودیت‌ها و شاید سختی‌های احتمالی لباس را بر کار کردها و فواید بی‌شمار آن برتری می‌دهد و در دنیای کوچک خود، تصویری خیالی از توفیقات بدون لباس را برایمان می‌سازد و این می‌شود که حتی پایان قصهٔ طلبگی بعضی از ما، خیلی غمناک، غصه آور، تلخ و نخواندنی می‌شود!

## ■ حقیقت مقدس

بحث دربارهٔ ضرورت تلبس و تقدس لباس، به نظر از قبیل گزاره گفتارهای بی‌ثمر و شب‌نشین خانه‌ایست. اگر انبیا و اولیای الهی در سایهٔ ارتباط با خدا احترام ویژه یافته‌اند، شرافت و تقدس و همین احترام خاص، موجب برتری آنها از دیگران شده است و اگر روحانیت داعیه‌دار حقیقی همان ارتباط الهی شرافت‌بخش است و پا جای پای آنان نهاده، در ساحت امکان، چنین احترام و تقدسی برای او هم اثبات شدنی است. حال که روحانیت به واسطهٔ میراث داری انبیا و اولیاء - به حق- در اذهان تودهٔ مردم جامعهٔ اسلامی، به عنوان نهادی مقدس مطرح است، سخن دربارهٔ ضرورت و جایگاه تلبس و معنای تقدس لباس روحانیت آسان می‌نماید. چرا که اگر لباس نمودار آن ارتباط الهی خاص و کاشف از چنان مقامی - هر چند در ساحت ادعا و به‌ظاهر- متعالی است، همان شرافت و تقدس و احترام که برای اصل روحانیت اثبات می‌شود، در اینجا نیز وجود دارد. گذشته از این، لباس روحانیت - در مقام اثبات- به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر در تمام جوامع دینی مطرح است و بالطبع تا زمانی که اصل سلسلهٔ روحانیت در آن جامعه حیات دارد و تا زمانی که دین در آن سرزمین زنده است، اصل لباس وجود خواهد داشت و احترام و تقدس این حقیقت زنده نیز به تبع اصل دین، در نظر جامعهٔ دین مداران جامعه انکارنشده و غیرقابل خدشه ناپذیر خواهد بود. گرچه شاید در دوره‌هایی به واسطهٔ عوامل گوناگون اجتماعی، میزان احترام و اعتبار قدسی آن کم و زیاد شود.

## ■ محدودیت معقول

گاهی - البته بیشتر از جانب آنها که تجربهٔ تلبس نداشته‌اند- می‌شنویم که لباس امری محدودیت‌آور است؛ وقتی ملبس می‌شوی، می‌روی زیر ذره‌بین نگاه سنگین مردم و همین می‌شود که آرامش خودت و خانواده‌ات در مخاطره می‌افتد و زندگی‌ات از

حسن مقدمی شهیدانی

## متنخبی

شانیت لباس از جنبه‌های گوناگون تحلیل‌پذیر است که برخی از آنها مثبت و پیش‌برنده و برخی دیگر منفی و مانع است؛ گاهی طلبه‌ها تا ملبس می‌شوند، برای خویش شانی می‌سازند که همین عیناً سد راه پیشرفتشان شده و این توهم بی‌ریشه، زمینهٔ یک محدودیت خودساخته را فراهم می‌آورد



حکایتگری از کارشناسی معارف دینی است، نشان از گذراندن آموزش‌های خواص است و در پی آن انتظاراتی را ایجاد می‌کند که به حق است و در نتیجه عملکرد افراد، به عملکرد تشکیلات حوزه و نیز مهم‌تر از آن به کارکرد دین گره می‌خورد! پس گاهی دفاع ضعیف از دین یا عملکرد خلاف و ناپخته یک معمم، می‌تواند به ناکارآمدی تشکیلات حوزه و یا حتی ناکارآمدی دین در عرصه‌های گوناگون تعبیر شود. اینجاست که نظام حوزه حق و بلکه وظیفه دارد که بر امر تلبس نظارت مستقیم و مستمر داشته باشد؛ همان‌گونه که بر ملاک‌های خاص حداقلی تلبس پای می‌فشارد، بر ملاک‌های حفظ شأن لباس نیز نظارت کند، همان‌طور که مراسم عمامه‌گذاری راه می‌اندازد، گاهی - بدون تعارف‌های مرسوم و برای حفظ دین خدا و برای خدا - عمامه‌ای را بردارد!

مسئله دیگر حفظ رویه سنتی حوزه‌ها در اصل قرار دادن تلبس است. آنچنان که در ارتکاز قاطبه بزرگان و متولیان حوزه، تلبس به عنوان فصل انفکاک‌ناپذیر طلبگی مطرح بوده است. پس برای حفظ این رویه باید اندیشه کرد. اکنون در کنار امتحان تلبس و نظارت قوی بر عملکرد روحانیون، اختصاص بسیاری از امکانات حوزوی - از جمله مدرک سطح سه، شهریه تبه سه و ... - به معممین کارهایی است که در این زمینه انجام شده، اما چند نکته نیز نباید فراموش شود:

۱. به قاطبه‌ای از فضلالی حوزه که به هر دلیل نتوانسته و یا نمی‌خواهند ملبس شوند، به دیده افراد غیرطلبه و با دید غریبه نگاه نشود، چه اینکه نتیجه این برخورد بد - که هم از سوی مسئولان و هم برخی استادان و هم برخی طلبه‌های معمم مشاهده می‌شود- جز برهم خوردن آرامش روانی این عزیزان و نیز خدای‌ناکرده دلزدگی آنان از حوزه و طلبگی و احیانا جدا شدن آنان از سیستم حوزه نخواهد بود و گاهی برخی رغبت‌ها به سوی دانشگاه را از این منظر باید تحلیل و ریشه‌یابی کرد و

روال عادی خارج می‌شود و می‌شود آنچه می‌شود! همین استدلال‌های عوامانه البته امروز دستاویز عده‌ای دیگر شده است برای مبارزه با لباس روحانیت و همچنین حجاب! اگر در پاسخ به این افراد روزی شهید مطهری می‌فرماید «حجاب محدودیت نیست، مصونیت است»، این نگارنده با اعتقاد به امر مصونیت‌بخشی حجاب، می‌خواهد بگوید لباس مقدس روحانیت و نیز حجاب زنان، محدودیت است بلکه محدودیت! اما سخن در این است که هر آنچه محدودیت است، قبیح و ناپسند و شرّ هم هست؟ آیا هر چارنگ محدودیت گرفت، باید از آنجا گریخت؟ اصلاً وقتی به زبانی خاص سخن می‌گوی، وقتی لباس می‌پوشی، وقتی غذا می‌خوری، وقتی به خواب نیاز داری، وقتی به آداب قبیله و شهر و عشیرات پایبند هستی، وقتی در حصار عشق به کسی گرفتار می‌شوی و خیلی وقت‌های دیگر، تو محدود شده‌ای! اصلاً انسان موجودی محدود است، این یادمان نرود! اما در میان بی‌شمار محدودیت‌ها - که گریبان‌گیرمان هستند- برخی خالی از هر نوع فایده عرفی، عقلی و شرعی هستند و برخی دیگر - با آنکه دشواری‌های خاص خود را دارند- اما فایده بسیاری دارند که گاهی این فایده بر ما پوشیده است؛ کودک را با داروی تلخ و آمپول یا با پرهیز غذایی رابطه‌ای نیست و معمولا فایده این کارها بر او پوشیده است. ولی هیچ کس بر تحمل این محدودیت ابراد نمی‌گیرد. آری! در نگاه بدوی شاید لباس محدودیت آور باشد، در نگاه بدوی اما وقتی ابرادگیرنده به کار کرده و فواید بی‌شمار آن آگاه باشد و بهانه یا عداوتی هم در میان نباشد، آن را محدودیتی معقول خواهد شمرد. همین مطلب درباره خانواده روحانی نیز جاری است؛ روحانی خود باید جنبه‌های عقلانیتی تلبس را بداند و شیرینی این محدودیت‌های معقول را به کام آنها بنشاناند.

#### ■ مدیریت حوزه و مسئله تلبس

ضرورت مدیریت امر تلبس، چون تلبس جدای از آنکه به منزله

#### ◀ منتخب

هرچه جامعه پیچیده‌تر شود و هرچه انتظارات بالاتر رود و هرچه دقت و حساسیت جامعه دینی و غیردینی بر عملکرد روحانی بیشتر شود، ملاک‌های سخت‌تری برای تلبس لازم است که شاید تا دیروز وجود نداشت





پیشنهاد می‌شود که برای حفظ این عزیزان در سیستم و تعریف جایگاهی برای آنان - به جای طردشان - باید فکری کرد تا از این سرمایه‌های حوزوی و سربازان امام زمان عجله فرجه - البته به شرطی که آنان نیز در فکر و عمل هنوز بر این مسیر باشند! - استفاده بهینه شود.

۲. دست بزرگان و زعما در ملاک‌های تلبیس باز بماند و با یکپارچه‌سازی سیستم تلبیس، خدای‌ناکرده از آنان خلع ید نشود؛ به‌طوری‌که یکی از سنت‌های حسنة حوزها - که تلبیس بر مبنای نظرخواهی و شایسته‌سنجی بزرگان بوده - به دست فراموشی سپرده شود.

۳. پیشنهاد می‌شود به منظور جلوگیری از برخی آسیب‌های واضح، و از آنجا که در ارتکاز عرف، همه معممین در یک رتبه اخلاقی و علمی‌سنجیده می‌شوند، راهکاری برای تمییز معممین قرار داده شود، تا هم قدر و قیمت فضایی معمم بیشتر روشن شود - تا زمینه استفاده بهتر فراهم آید - و هم مردم تکلیف خود را بدانند و از برکه انتظار دریا نداشته باشند و هم طلبه‌ها مراتب را رعایت کنند و به رسم گذشته که بر اساس سواد و مراتب اخلاقی بر پله‌های منبر می‌نشستند، بر اریکه‌ای غیر از آنچه صلاحیتش را دارند، تکیه نزنند تا مجبور شوند از آنچه بگویند که تخصص ندارند یا اطلاع اندکی دارند.

### ■ مسئله‌ای به نام شأنیت لباس

دیده می‌شود که برخی از روحانیون بر سر کلاس درس و یا سایر مواقع، فوراً لباس را به در آورده و با لباس عادی به کار خود می‌پردازند و لباس را بیشتر در خیابان یا مجامع رسمی می‌پوشند و از سویی برخی دیگر هستند که در تمام طول روز - حتی وقتی کوه می‌روند یا وقتی در محل کار و یا در خانه هستند - هم ملبس‌اند و استدلال ایشان در این رویه، حفظ شأنیت لباس است. شأنیت لباس از جنبه‌های گوناگون تحلیل‌پذیر است که برخی از آنها مثبت و پیش‌برنده و برخی دیگر منفی و مانع است؛ گاهی طلبه‌ها تا ملبس می‌شوند، برای خویش شانی می‌سازند که همین عیناً سد راه پیشرفتشان شده و این توهم بی‌ریشه، زمینه یک محدودیت خودساخته را فراهم می‌آورد. مثلاً از اینکه چیزی را بپوشند خجالت می‌کشند یا بگویند نمی‌دانم، یا در پائین مجلس بنشینند و کسی تعارفشان نکند و ... ابا دارند. اما دقیق که می‌شوی، همه این موارد عیناً نشان از ضعف و کم‌رنگ بودن اخلاق و خودسازی در حوزه است؛ یادم هست در مراسم تشییع آیت‌الله بهجت، بزرگی از مراجع فعلی، وقتی وارد جمع علما -

در مسجد امام مجتبی ع - شد، همان پایین مجلس نشست، اما همه به احترامش برخاستند. اما آن دیگری با اینکه به زور و زحمت خودش را به صدر مجلس رساند، کسی از جایش تکان نخورد. باری، مراد نگارنده اشتباه نشود؛ ما هر بر صدر نشستنی را نشان بی‌اخلاقی نمی‌دانیم و البته احترام معممین در هر حال بر همه لازم است، بلکه آنچه مصداق شأنیت مذموم است - که در سفارش‌های بزرگان اخلاق و عرفان نیز ریشه دارد - در بند این تعینات ماندن و انتظارت بیجا داشتن از این و آن و «کل» بر دیگران شدن است که هیچ ریشه‌ای در سنت و کتاب ندارد. چه بسیار در سیره نبوی دیده می‌شود که ایشان با آن مقامات بی‌مانند دینیشان، از اینکه به‌نوعی امتیاز ویژه برایشان قائل باشند، نهی فرموده و مانند دیگران زیسته‌اند. حفظ شأن و احترام لباس توسط خود معمم البته بسیار لازم می‌نماید، چرا که اگر رفتاری سبک‌سرانه یا خلاف مروت و خدای‌ناکرده خلاف اخلاق و دیانت از معممی سربزند، نخستین و مهم‌ترین ضربه‌اش متوجه اصل



زیاد می‌کند، باید مورد توجه خاص قرار گیرد؛ چرا که تلبس به منزلهٔ سخنرانی دائمی طلبه است، برای ناظرین رفتار و سکنات او، حتی اگر سکوت کند! لذا هرآنچه که در نزد نفس سلیم مردمان موجبات تنفر را فراهم می‌آورد، باید مراقبت شود و از ملاک‌های تلبس واقع شود. سخت‌گیری در ملاک‌های تلبس به منزلهٔ هفت خوان گذاشتن یا میوهٔ ممنوعه خواندن لباس نیست، بلکه به معنای تصویر معمم مطلوب و جایگاه واقعی لباس و به منظور دست یازیدن و نزدیک شدن به کارکردهای واقعی و مطلوب لباس پیامبر ﷺ است؛ پس اگر کسانی از این ملاک‌ها دورند، نباید ذکر ملاک‌ها برایشان بهانهٔ فرار از تلبس فراهم آورد، بلکه مانند شرط قدرت در امر به معروف، اگر این شرط در او نیست، باید در ایجاد آن سعی کند و ملاک‌ها را پیدا کرده، بداند که هر کدام از این ملاک‌ها که نباشد، زمینهٔ یک آسیب دینی و اجتماعی فراهم شده است.

لباس است و نتیجه‌اش تضعیف آن و شکستن ابهت آن - که نمودار جایگاه سخنوری از معارف دین است - می‌باشد. این مسئله البته ناظر به عرف مردمان هر منطقه نیز هست؛ گاهی اگر در رستورانی مردم روحانی ببینند، همین زمینهٔ تألیف قلوب می‌شود و او را از خویش می‌شمارند و گاهی برعکس، زمینهٔ تصویری منفی فراهم می‌آید. بلند خندیدن، مزاح و مطایبه و ... همه از این قبیل‌اند.

#### ■ ملاک‌های تلبس

هرچه جامعه پیچیده‌تر شود و هرچه انتظارات بالاتر رود و هرچه دقت و حساسیت جامعهٔ دینی و غیردینی بر عملکرد روحانی بیشتر شود، ملاک‌های سخت‌تری برای تلبس لازم است که شاید تا دیروز وجود نداشت. دیگر آنکه هر وصفی که به‌نوعی به تبلیغ بلیغ معارف حقهٔ تشیع ضربه می‌زند و تأثیر سخن را کم و

فضاهایی چون پارک‌ها، تفرجگاه‌ها یکی از فضاهای مهم و مستعد تبلیغی است

## روحانی باش و تفریح کن!

### ■ حضور با لباس، در چه فضاهایی جایز است؟

با دقت در بحث پیش، روشن می‌شود که اساساً سؤال مطرح شده در عنوان این بخش، سؤال غلط و بی‌مبناست. چرا که فضاهایی که در جامعه وجود دارد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست فضاهایی که یک طلبه - ملبس باشد یا نباشد - جایز نیست در آن حضور پیدا کند. دوم فضاهایی که حضور در آن برای یک طلبه به هر شکل جایز است و در هر دو فضا، ملبس بودن یا نبودن او ربطی به مجاز یا غیرمجاز بودن حضورش ندارد. البته اثبات خواهیم کرد که حضور با لباس روحانیت در فضاهای نوع دوم، بهتر و حتی گاهی لازم و ضروری است.

### ■ فضاهای تفریحی از کدام دسته‌اند؟

یکی از عواملی که باعث شده عده‌ای حضور روحانیون معمم در فضاهای تفریحی را اشتباه بدانند، این تصور غلط است که این فضاها ذاتاً فضاهایی غیرمذهبی و ضداخلاقی است. با این تصور، فضاهای تفریحی در دسته نخست قرار خواهند گرفت. روشن است که این سخن تنها یک توهم است که منشأ آن، غلبه مظاهر بی‌دینی در این فضاهاست. درحالی که این یک آسیب عارضی و رفع شدنی بوده و نسبتی با ذات این فضاها ندارد. در گام بعدی، به شناخت علت‌های وجودی این آسیب و راهکار برطرف کردن آن خواهیم پرداخت.

### ■ چرا در فضاهای تفریحی، مظاهر بی‌دینی غالب شده‌اند؟

به نظر نگارنده و به شهادت تجربه ناچیز او، از میان عوامل گوناگونی که می‌توان در پاسخ به این پرسش، بدان اشاره کرد - و البته ممکن است هر کدام تا حدی مؤثر باشند - باید پررنگ نبودن مظاهر دینی و فاصله گرفتن اقشار مذهبی جامعه به‌ویژه روحانیون از این فضاها را عاملی ریشه‌ای و اساسی دانست و البته بقیه عوامل نیز به همین مسئله باز خواهد گشت. به عنوان مثال، کوتاهی در عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، یکی از پاسخ‌های این پرسش است که با دقت بیشتر، در خواهیم یافت که قطعاً حضور پررنگ روحانیون و دیگر اقشار مذهبی، زمینه عمل به این فریضه را بسیار مساعدتر و تأثیرپذیری مخاطبین از آن را بیشتر خواهد کرد.

### ■ حضور روحانیون و تأثیر فراوان آن در حل مشکل

بنا بر بحث گذشته، پر واضح است که برای مبارزه با غلبه مظاهر بی‌دینی در این فضاها، می‌بایست روحانیون که هم از اقشار مذهبی جامعه به شمار می‌روند، و هم لباس مقدس ایشان، یکی از مظاهر دینی و شعائر مذهبی است، حضور پررنگ‌تری در این فضاها داشته باشند، تا افزون بر اینکه دیگر اقشار مذهبی برای حضور در این فضاها، دفاع از عقاید، نمایاندن ارزش‌های زندگی دینی و نیز انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، دلگرمی و

لباس روحانیت، یکی از مظاهر آشکار فرهنگ دینی است که بایستگی تلبس شایستگان بدین لباس مقدس، در جای خود اثبات خواهد شد و چرایی آن مورد کاوش قرار خواهد گرفت. آثار و فواید بسیار حضور طلبه‌ها با لباس روحانیت در فضاهای مذهبی و اجتماعات فرهنگی و حتی رفت و آمدهای خانوادگی مشهود بوده و تقریباً در برتری و بلکه لزوم تلبس به آن، در این فضاها اختلاف نظری وجود ندارد. اما با تغییر چهره شهرها به موازات بروز دگرگونی‌های فرهنگی و رواج برخی مظاهر بی‌دینی چون، بدحجابی، موسیقی، اختلاط زن و مرد و ... در برخی فضاها، درباره حضور داشتن یا حضور نداشتن طلبه‌های ملبس در فضاهای تفریحی مانند پارک‌ها، رستوران‌ها، تفرجگاه‌ها و ... بحث‌هایی در میان طلبه‌ها در گرفته است. آنان که این حضور را جایز می‌دانند، معمولاً نیاز خانواده‌های خود به تفریح و استفاده ایشان از این فضاها را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند و آنان که این کار را جایز نمی‌دانند، خواری لباس روحانیت و تناسب نداشتن بین حضور در این گونه فضاها با شأن روحانیت را بهانه می‌کنند. برای رسیدن به نظر صحیح و معتدل که هم اهداف مورد نظر گروه اول را تأمین کند و هم اشکالات مورد نظر گروه دوم را دفع کند، باید ابتدا مبانی صحیح چرایی و حدود و شئون تلبس به لباس روحانیت را روشن نموده و سپس به دقت و با نگاه واقع‌بینانه و به‌دور از تعصب و البته خالی از تسامح و تغافل، حضور در فضاهای مورد بحث را با مبانی پذیرفته شده، تطبیق داد تا راه درست از نادرست شناخته شود.

### ■ ضرورت تلبس روحانیون به لباس خاص

روحانیت، مجموعه‌ای است که ارتباط مردم با آن، به‌دور از محدودیت‌ها و سازکارهای رایج در سیستم‌های اداری و به صورت مستقیم و چهره به چهره، صورت می‌پذیرد. به گونه‌ای که روحانیون همیشه در متن اجتماع و در بخش‌های گوناگون زندگی مردم حضور داشته و وظایف صنفی خود را انجام داده‌اند و البته مردم نیز همین انتظار را از روحانیون داشته و چنین جایگاهی برای ایشان قائل بوده‌اند. بنا بر آنچه گذشت، روشن است که لباس خاص روحانیون، در ایجاد زمینه برای برقراری ارتباط حداکثری این قشر با مخاطبین خود، نقشی تعیین‌کننده خواهد داشت. چرا که این لباس، معرف روحانی بودن شخص و آمادگی او برای پاسخ دادن به پرسش‌های مردم، انتقال مفاهیم دینی و انجام دیگر وظایف صنفی روحانیت است و اگر روحانی به این لباس، ملبس نباشد، شناخت روحانی و برقراری ارتباط با او، نیازمند وجود مکانی چون دفتر روحانی، مطب یا چیزی شبیه به آن خواهد بود که چنین چیزی نه با نقش و جایگاه و وظایف روحانیت تناسب دارد، و نه می‌تواند به ثمربخشی حداکثری این ارتباط، بینجامد.



ممکن است هرگز اتفاق نیفتاده باشد، اما ترس از روی دادن آن نیز از نظر برخی برای صدور حکم مجاز نبودن حضور در این فضاها کافی است. اما انکار کردنی نیست که این گفته نیز حرفی سطحی و به دور از دقت و تأمل است که برای پاک کردن صورت مسئله و فرار از چاره‌جویی و درمان آسیب‌های احتمالی، بدان تمسک شده و صحیح آن است که گفته شود: «حضور در این فضاها به شرط انجام وظایف، رعایت شئونات و همرنگ نشدن با جماعت، جایز و بلکه لازم است» و پاک کردن صورت مسئله یک فرصت تبلیغی مناسب را به بهانه آسیب‌های احتمالی برخاسته از مدیریت نادرست آن، از ما خواهد گرفت.

■ **حرف آخر: فضاهای تفریحی از فضاهای مهم تبلیغی**  
 اکنون به نظر می‌رسد که برای خوانندگان محترم این نوشتار، روشن شده باشد که فضاهایی مانند پارک‌ها، تفرجگاه‌ها و مانند آن، نه تنها خط قرمزی برای حضور روحانیون به شمار نمی‌رود، بلکه یکی از فضاهای مهم و مستعد تبلیغی است که مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است. پس لازم است افزون بر پرنگ شدن حضور خانوادگی و دسته‌جمعی روحانیون در این فضاها، برنامه‌ای هدفمند و کارشناسی شده برای تبلیغ و انتقال معارف دینی، در این فضاها تهیه و اجرا شود. برنامه‌ای که محورهای همچون پرسش و پاسخ، حلقه‌های معرفت، پاسخ به مسائل شرعی، مشاوره، معرفی کتاب، مسابقات حضوری و برنامه‌هایی از این دست، باید در آن اولویت داشته باشد.

جرئت بیشتری بیابند، افراد غیرمذهبی نیز در ارتکاب اعمال خلاف شئونات اسلامی در میان مردم، شرم و حیا و البته ترس بیشتری داشته باشند. البته از همه مهم‌تر، فعالیت‌های تبلیغی، به‌ویژه تبلیغ چهره‌به‌چهره خود روحانیون است که اگر نظام‌مند و هدفمند دنبال شود، قطعاً به تغییر کامل این فضاها منجر خواهد شد.

### ■ **توهم تناسب نداشتن حضور در این فضاها با شأن روحانیت**

از گفته‌های پیشین، به‌روشنی می‌توان دریافت که منافاتی بین حضور روحانی ملبس در این فضاها و شأن روحانیت نخواهد بود. چرا که این فضاها نه از فضاهای حرام و ضد اخلاقی هستند و نه عرف جامعه، حضور روحانی در آن را خلاف شأن او می‌داند. بلکه یکی از فضاهای تبلیغی است که جای خالی روحانیون در آن به‌شدت احساس می‌شود. البته منشأ پیدایش این توهم نیز، نکته‌ای شایان ذکر با خود دارد که در بخش بعد بدان اشاره خواهد شد.

### ■ **صورت مسئله را پاک نکنیم!**

توهمی که در بخش پیشین از آن سخن رفت، ناشی از اشتباه برخی از روحانیون در رعایت نکردن شئون لباس مقدس خود در این فضاها و همرنگ شدن با جماعت در پرداختن به برخی مسائل غیر شرعی یا بی‌تفاوتی در برابر مظاهر آن است. این مسئله

خیلی عجیب نبود، قبلاً هم تصورش را داشتم، هر جا باشی متکدی‌ها اول سراغ تو می‌آیند، اما این مورد را نه گمان می‌کردم، نه آمادگی‌اش را داشتم؛ حرم حضرت رضا علیه السلام بودم که یک روحانی پیر سراغم آمد. غیر آن‌قدر که بیاید آدم می‌گوید سؤال دارد یا کمک می‌خواهد یا...

سلام علیکم آقا سید! - وعلیکم السلام حاج آقا! - شهریه، ما ره کفاف نمکینه اگه میتنن یه چیزی به ما مرحمت کنن. و من حیران یه چیزی مرحمت کردم! و شیخ رفت. بماند که من تا مدتی بعد در فکر این ماجرا بودم؛ از شهریه گرفته تا پیری خودم و اینکه نکند این بنده خدا

روحانی نما بوده! بعدها موارد دیگری هم اتفاق افتاد. یک روز روبه‌روی حرم حضرت معصومه علیها السلام طلبه‌ای با زن و دو بچه‌اش به طرف من آمد، با عیابی کهنه و ظاهری بسیار فقیر، تنها موجودی‌ام یک تراول پنجاه تومانی بود که با همان می‌رفتم. مشهد. ناراحت بودم که باید ردش کنم،

## حاشیه‌هایی نه جدا از متن

# اجزای لباس روحانیت

### ■ عمامه

از مهم‌ترین بخش لباس روحانیت آغاز می‌کنیم «این کلمه به دو معنی آمده است، زیرا هم معرفت یک عمامه کامل است، یعنی عرق چین با قطعه پارچه‌ای که به دور آن پیچیده می‌شود. این عمامه کامل، عمه نیز نامیده می‌شود. عمامه تنها به معنای قطعه پارچه‌ایست که چندین بار به دور عرق چین پیچیده می‌شود»<sup>۱</sup> در کتاب لباس والزینه فی العالم العربی، عمامه را چنین توصیف می‌کند «تالف العمامه من غطاء او عده الاغطیه تلتف حول الطاقیه ویمکن ایضا تلبس حول الشاشیه حیث تلتف حولها ایضا و لکن طریقه لفها تختلف من بلد العربی لآخر. والعمامات هی بشكل الخاص هی لباس مقامات الدینیة تمثیلاً دون شک بزینة الرأس التی کان یضعها الرسول الکریم محمد صلی الله علیه و آله الذی عرف بها الحد الاحادیث الشریفه علی انه لابس العمامه و خارج معناها الدینی تدل العمامه فی الغالب علی مراتب الاجتماعیه ووظیفیه»<sup>۲</sup>

در کتاب العروس نیز، چنین آمده است «همان‌طور که هرگاه یکی از پادشاهان ایران، تاج بر سر می‌گذاشت، به او متوج می‌گفتند؛ هرگاه یکی از شخصیت‌های عرب عمامه می‌گذاشت، او را معمم می‌گفتند، زیرا معمم یعنی توج و معمم یعنی متوج»<sup>۳</sup>. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمامه‌های گوناگونی داشته‌اند که معروف‌ترین آنها سحاب نام داشته و به رنگ سیاه بوده است. البته ایشان عمامه‌های دیگری به رنگ قرمز و سفید نیز بر سر می‌گذاشته‌اند. گفته‌اند هنگام زفاف با حضرت خدیجه علیها السلام، آن حضرت عمامه قرمز بر سر داشتند.<sup>۴</sup> عمامه زرد رنگ نیز به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شده است.<sup>۵</sup> افزون بر این، عمامه زرد و منقش را نیز به امام باقر علیه السلام

نسبت داده‌اند.<sup>۶</sup> در گذشته، سادات یک تکه پارچه سبز به عمامه خود وصل می‌کردند. آغاز این رسم از سال ۷۷۳ هجری بود که ملک‌الاشرف، سلطان مصر و سوریه به آنان دستور داد یک تکه پارچه سبز به عمامه خود وصل کنند.<sup>۷</sup>

اما درباره چگونگی بستن عمامه نیز سخنانی از معصومین در این باره وارد شده است. در برخی اخبار، از اقتعاط عمامه (استوار کردن عمامه) نهی شده است برخی دیگر امر به تلحی (گرد بستن) کرده‌اند.

### ■ قبا

لباس روی مردانه است که ایرانیان و اعراب با اندک تفاوت‌هایی آن را به تن می‌کردند. ظاهراً پوشیدن قبا در صدر اسلام معمول بوده به نظر می‌رسد قبا را بیشتر از پارچه اطلس می‌دوختند. در تاریخ مصر نویری می‌خوانیم «خلع علیه قبا اطلس و شربوس»<sup>۸</sup> قباها به رنگ‌های گوناگونی از جمله اطلس سیاه و اطلس‌های قرمز با حواشی زربین بوده است. قباها را نیز گاهی با پوست، آستر می‌کرده‌اند. در تاریخ مصر ابن‌ایس می‌خوانیم که یک قبای ابریشمی بنفش با آستر قاقم و حواشی آن زری‌دوزی شده که به عنوان بلباغوی (منسوب به سلطان بلبغا) معروف است.<sup>۹</sup> قباهای اعراب اسپانیا از پارچه‌های ارغوانی دوخته شده بود و به قباهای افسران سوار نظام مسیحی شباهت داشته است.

اما قبای ایرانی نیز وجود داشته که پرداختن به آن خالی از لطف نیست. تونو می‌گوید: «بیم‌تنه بلندی را که بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند، قبا نام دارد که معمولاً از پارچه نخی بسیار نازک دوخته می‌شود. رنگ آن به حسب تماایل اشخاص، قرمز، سبز، زرد یا رنگ‌های دیگر است و چنان صاف دوخته

شده که گویی اطلس است. این نیم‌تنه از پارچه کرکدار و پیکه دوخته می‌شود و تا نیمه ساق پامی آید یقه آن باز و هلالی است. سمت راست آن درست روی شکم می‌افتد و در زیر بغل چپ با بندهایی بسته می‌شود. سمت چپ لباس روی آن می‌افتد و به وسیله چهار بند به طرف راست بسته می‌شود. اما یکی از بندها هرگز بسته نمی‌شود، بلکه روی بندهای دیگر آویزان است. جنس این قباها معمولاً از پارچه ساده است اما قبای رجال عالی‌رتبه از اطلس یا پارچه زربافته ایران است. در تابستان اغلب مردم، قبا را از پارچه بدون کرک می‌دوزند»<sup>۱۰</sup>. قبا در اسپانیا نیز کمابیش استفاده می‌شده و در عصر هیسپانو مورسک «قبا با ریشه‌های ایرانی، به پوشاک مردان افزوده شد. این لباس آستین‌های تنگ و بلند داشت که گاه تا زانو می‌رسید و قد آن متفاوت بوده است و اغلب دستاری روی آن بسته می‌شده است با این قباها شلوار نیز می‌پوشیدند»<sup>۱۱</sup>

### ■ عبا

این کلمه به معنای نوعی روپوش بلند و جلو باز است که آستین ندارد و دلی سوراخ‌هایی در آن تعبیه شده که دست‌ها را از آن می‌گذرانند. این لباس به رنگ‌های گوناگون است. زراره نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام برای خواندن نماز بر یکی از کودکان خود از خانه بیرون رفت و جبه خزر زرد رنگ و عمامه خزر زرد رنگ و عیابی از خزر زرد بر تن داشت.<sup>۱۲</sup> نیهوهر ضمن شرح ولایت محساء، عبا را چنین شرح می‌دهد: «چیزی را که Abba می‌نامند، لباس روگشادی است که آستین ندارد. شکل این لباس را به آسانی می‌توان ترسیم نمود، به این ترتیب که در ته یک کیسه گندم سوراخی را برای گذراندن سر

پیش آمد و سلام کرد و من همین‌طور که جواب می‌دادم چشمم به لباس‌های کهنه زن و بچه‌اش افتاد. پس از سلام، کمی سکوت کرد، من هم هی با خودم کلنجار می‌رفتم که چطوری جوابش را بدهم. خواستم برای اینکه هم من و هم او کم‌تر شرمند شویم، پیش از اینکه خودش

چیزی بگوید، بگویم شرمنده، پول کافی همراهم نیست، که گفت: سید جان! مشکلی داریم، برای ما دعا کن حل‌ش انشاءالله. با خودم گفتم شروع جالبی! و جواب دادم: چشم انشاءالله، عازم مشهدم حتماً نایب‌الزیاره خواهم بود! خوشحال شد، دوباره التماس دعای مخصوص گفت

و از من خواست که حتماً به یادش باشم، بعد دست کرد توی جیبش و یک دوهزار تومانی درآورد و به من داد و گفت: این برکت راهتونه انشاءالله! خشکم زد، گفتم: چی؟ گفت: ناقابله، فقط به عنوان استحباب، دعامون کن سید جان و رفت.



و در اطراف آن مدخل‌هایی برای عبور بازوان تعبیه کنیم و سرانجام کیسه‌ها را بالا به پایین بشکافیم. در زبیر یا بصره کهنه، خیاط کوری را دیدم که زندگی خود را از این حرفه می‌گذرانید؛ بی آنکه با چشمان خود هرگز روشنی خورشید را دیده باشد. با این حال درست کردن یک عبا، نیاز به هنر چندانی ندارد» ۱۳ البته عبا با بُرد فرق دارد زیرا بُرد پارچه‌ای خطدار بوده که آن را به دور خود می‌پیچیده‌اند. عبا انواع و اقسامی داشته که در هر منطقه‌ای آن را به گونه‌های متفاوت از مناطق دیگر می‌دوختند. در برخی از مناطق، جنس آن از پارچه بوده و در برخی دیگر از ابریشم دوخته می‌شده است. عبا پوشاک عمومی اعراب بیابان‌گردن‌زی بوده که تقریباً در همه اوقات از آن استفاده می‌کرده‌اند.

#### ■ عرق چین

عرق چین نیز می‌تواند یکی از اجزای لباس روحانیت باشد که از پشم و غیره تهیه می‌شد.

در تاریخ آمده است که گاهی پیامبر ﷺ در زیر عمامه خود عرق چین می‌گذاشت. نقل است که پیامبر ﷺ سه عرق چین داشت که یکی مخصوص مسافرت بود، دومی را در اعیاد فطر و قربان استفاده می‌کردند و عرق چین سوم را در هنگام معاشرت با اصحاب بر سر می‌گذاشتند.

#### ■ نعلین

نعلین نیز یکی دیگر از اجزای لباس روحانیت است. نعلین‌های امروزی شبیه نعلین‌های صدر اسلام نیستند. زیرا در روایاتی می‌بینیم که بستن بندهای نعلین کراهت داشته است. نعلین پیغمبر ﷺ دو بند داشت که بین انگشتان قرار می‌گرفت، و کمر نعلین باریک که به طرف پاشنه به طوری زیبا باریک می‌شد و نوک تیز نبود، و قسمتی در موضع شیء خارجی کم و اندک بود، و بسیاری اوقات پوست دباغی شده بی‌مو می‌پوشید. روایات از پوشیدن نعلین

قرمز جز در سفر منع نموده‌اند، اما پوشیدن نعلین سیاه را مجاز دانسته و حتی آن را سنت شمرده‌اند. در میان رنگ‌ها، نعلین زرد بسیار سفارش شده است.

#### ■ منابع

۱. ر.پ. آ. ذی، فرهنگ البسه مسلمانان، حسینعلی هروی، صفحه ۲۸۸.
۲. ابنول، لباس و الزینه فی العالم العربی، ناشر بکچینه
۳. العروس، ج ۸، ص ۴۱۰.
۴. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۳.
۵. جامع احادیث شیعیه، ج ۲۴، ص ۷۹.
۶. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۳۴.
۷. فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۲۴.
۸. مسافرت به شرق، ص ۱۷۳.
۹. تاریخ لباس، ص ۱۳۷.
۱۰. تاریخ لباس، ص ۲۲۸.
۱۱. فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۷۶-۳۷۷.
۱۲. تاریخچه پوشش سر در ایران، ص ۶۳.
۱۳. مکارم الاخلاق، میرباقری، ج ۱، ص ۷۳.